وجعلناها رجوماً للشياطين واعتدنا لهم عذاب السعير

الحمد لله والمنة كه درين زمان ميمنت اقتران اين هردو كتاب فيض انتساب
در رد مذهب وهابيه كلاب پيروان ابن عبد الوهاب مردود والالباب

اعني در متن

البوارق المحمدية لرجم الشياطين النجدية

۱۲۹۵ھ

ملقب به

۱۲۶۵ھ

سوط الرحمن على قرن الشيطان

در حاشيه

احقاق الحق وابطال الباطل

المعقول والمنقول حلال مشكلات الفروع والاصول

حسب الارشاد فيض بنياد فاضل جليل عالم نبيل جناب مولوی محمد الدين صاحب دام فيضه
باهتمام خادم موسوم بالاكلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق صاحبان اعاذهما الله عن شرور الآفاق

در مطبع سول ملٹری آرفنج بحليۂ طبع محلی گرديد

البوارق المحمدیة لرجم الشیاطین النجدیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی شفیع المذنبین بالیقین محمد وآله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و بیان اصول و فروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در کیفیت حدوث و شیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در مکاید نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناک الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها و فتنه ها شدنی است و از نجد خواهد بر آمد امت شیطان ظهور این اعجاز بدین نمط گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت و برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او و در تمشیت امور ریاست و خلل و آویزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست سلطان

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بپایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند بست بلاد در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عددشان بده دوازده هزار کس برسد وجهی معین معتدبه
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و هدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان و دین از ان تابع حکم شریف زمان اگر مصلحتی
و حاجتی حکمی در باره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر برخط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و بهمه این وجوه
اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطرخواه یافته
از هر سو سر بر آورده در ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملکیست درمیان حجاز و عراق

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ نجدی متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین صلعم گشته از ان روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز آبا و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواد یه
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد چونکه این
امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بودند و دیگر خواص خویش
سگالش نموده رای خباثت انتمای همه بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری غیر ازینکه زیر و حیلهٔ دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق استجماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار واقع در قرب و جوار تصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت با هم کارشان بر هم است بسهولت دست خواهد داد فاتحه شر برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده تمامه خلایق آن ملک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری در روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صالحات و
نصب قضات و داد رسی مظلومان از تسلط ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

واحکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم و او از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخرا همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبوریست با
مخالفت جماعة مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و بجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیه نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه تعیین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات یعنی نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کمین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام میان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیثه خود
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سندا وروده بدین بیان
پیشین و دعاوی مخترعه را باوله تراشیده فکر محسن مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پسرش تفهیم مقدمه و بسطی و تفصیل آن رساله مختصر و لفظی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت تلخیصش تکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تلبیسش آنکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها و مکروه و مکرات
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مختلط ساخته و آیات و احادیث که از حقائقش اصلا مناسبتی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها مستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معبر تحجیا و گروه و چند نسخ آن کتاب بخلفا راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود مدار البوار قرار نمود مارقین مذکورین
بحرب لسانها باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بخط آن
نهادند بنهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نا مسعود اخبث
ذریت آن نا عاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ باواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال او لعین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع دین جدید و ران بلاد رسید
و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه با فتنای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد و بالجمع قبائل عرب پردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار رود باز هر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه او لعین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگویندگان

زجر فرمود این گونه کلمات مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا سعود با انبوه نا
مسعود و رود از این سو شنود باز مردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام گرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیست شریف همان جواب
رسید که متبع سنت را و بدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب هیچ محرمات و کبایر
پردازد و با این شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از آنجا مکه را گذاشته الفغار بطایف رسیده دفعةً
تمام شهر را محاصره نموده با اعیان و ارکان که درباره مقابله و منازعه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه دینی می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
با طمینان شادان و فرحان روان گردیده و در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
و کسی بر تن کسی نبود و یورش از هر چهار طرف بر طایف همان از اطراف که تقتضی واضحت
و هم راست کردن دست ندادند تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از هر طرف
سفاکی را که اول مشق بود بمرا حم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را به تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید آن از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
کشته شدگان را در آنجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آن وقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف یا لصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم یک روز تا قبل آن در مکه معظمه رسیده علمای مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثه طائف سراسیمه و غافل
در غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از ممد نبودن فوج بحث خراسان و وجل دم نزد و دین
که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و بدین ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با ساجدین بیت الحرام نمیدهم درین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را جنبان آن خبیثان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته و در قلعه متحصن گردید
آن اشقیا بی آنکه کسی بمقابله و مزاحمه برخیزد از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها را گذاشته
برخی بر جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا تعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل پاره
میشود و هم آن وقت قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ما قبل زمان حضرت
ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده بودند از منه متاخره آن معامله و ایما در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه
بتمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف نموده چیزی نگذاشتند
آن وقت حکم فرستادند که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح ببینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان محل و غدغه است
با انتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافته آواره
گردید هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

قال كنا اذا صلينا مع النبي صلى الله عليه وسلم قلنا السلام على الله قبل عباده السلام على جبريل السلام على ميكائيل السلام على فلان فلما انصرف النبي صلى الله عليه وسلم اقبل علينا بوجهه قال لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام فاذا جلس احدكم في الصلوة فليقل التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء والارض

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت جاروب و اداوه یافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان و ای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید جائیکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن
و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجا است که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده باز گشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این سفاکان بیدین و این بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهائم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرائم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بمدافعتی و مزاحمتی که در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از ان وقت عبادت گاه و زیارت گاه کافه مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
و اتخاذ بعضی از ان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی از ان اشقیا بآلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهائی بر آن فراعنه گویا
که عصای موسی بود دم زد همه از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشقیا را هم تحمّل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۶ و سنه ۱۲۵۷ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم معتدی را با فوج اظلم و را آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکهٔ معظمه معاودت نموده ملحق به لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از انجمله بکربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود بعمل آورده و بحبت و نیزه او بسر روزه ترقی نا بر جده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب توپ بنهایت خائف و هراسان و در شمشیرزنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند امّا نا با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در همین حال زمانی ممتد بسر شد که غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان محمود خان غازی مروباضداصاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره سنه ۱۲۲۳ تخت نشین گردیده تبائید ذو الجلال و الاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال دجال امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل عناد نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آن طائفه بدنهاد بواقعی و مدّ و متنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حکم نمود و آن شهسوار یگانه میدان کارزار نائره هنگ و رایات ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی و خانی عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بر همراکب بیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب وقعه ایست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلا درین بلاد و اطمینان ملاعین از ان همایند

فتوای علمای مکه که یکروز قبل از نزول بلای این سید در وطنان مرتب گردیده بود در نهب خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تام با تمامندگان را از ارباب خوانیم
بدار و گیر آورده و در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عم عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
و تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکافهٔ اقران و اماثل فاضل همه احاله بر آنحضرت کردند بهمان وقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه بر هم شده گفت مراد دشنام وادی فرمود
که به تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیهٔ کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها بمثلها عمل کردم گفت که تو مهر براین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بی آنکه جبری و اکراهی بمیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بند اعتقاد وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر نگویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس تنفسی تا صحابه از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالاخر
با صغای این زاجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زمان نعره برد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در همدم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و در او
اصلاً نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی
صلی الله علیه وسلم فقلت بلی
فاهدها لی فقال سألنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول
الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت
فان الله قد علمنا کیف نسلم علیکم
قال قولوا اللهم صل علی محمد

هم همانده ام از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده وذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر
ابراهیم پاشا از ممنوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود دوم آنروز کل طائفه خبیثه
از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده برکنار دریا خیمه زده وابراهیم هم همانروز قبل ورود این ها
و جوش با مصاحبان خاص از تراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاد
که با میر مراکب شکرانه حکم رساند تا نصف شب ببندر یکه از جده بفاصله شش کروه است
لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه آنها از بندر جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیث بیکر نماید و فوج اسم
بر زمین رسیده آرام نه . بالمغافیحی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ برادبارشان بزند
و هم بجب و وری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان شوند
آنوقت هلاک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب دشلک شروع
کردند از ین طرف ابراهیم آتشباری نموده جبل با جوش از ین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارد و قتاب نیکی مجال بمی اید که چه بسند واز طرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسد دار ده فرار بسبب نموده همینکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا مخیم شان
رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را به پشت خود گرفته که قلب لشکر مخالف
را از ضرب طپانچه گوله پشت بدال کرده واد از ین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر
میمنه که دریای شور هیچ غیر از میره ندیده رو بدان سو کرده فوج میسره همان جنس سوزی شروع کردند
غرض از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده وآن فراعنه چون غله تشنه بر لب آب رسیده
بعضی تا آتش بسته به آب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود والحمد لله سعود . . . ن معدود راه گریز یافته راهی نجد گردیدند احمد کلاهی همانوقت عقره

۱۲

هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده و امیری را بطایف تعین نمود و عسکری را بروانه
مدینه منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک در ینبع مقام نامی و نشانی ازان لیام نبود و همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند و ابتهاج عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده متنفسی را ازان اشرار در تمام دیار زنده نگذاشت و تمام اسباب و سامان منهوبه را از انجا
بمکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید و از اموال تجار و رعایا هرکه مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود و جنس و نقد مملوکه نجدیان که در جهاد بدست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی اکثری درست گردیدند و در قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح نبا و یمن برسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام ضعا
بادشاه یمن که از ممر تغلب و عصیان وزرا و امرا و کارآن سلطنت از چندی برهم و پریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین برداشته بر مخا و حدیده
که از کبار بلاد و بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام ضعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید و از انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت و نجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست و خلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از بر حساب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود بعد ماجراهای بسیار
همه مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرائط معینه قیمت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام وغیره همه انتزاع

۱۳

نموده دیگر پاشایان فرستاد و بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
به بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده بجان و تیره تیره نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود و قریب شانه داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نمود فتنه و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روادار اذیت نفسی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه حکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز
تمام بر عرب از حجاز و شام و یمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظمهٔ اسلامیه متعلقه ممالک روم و
شام و مصر وغیره مبنی بر تقیه گذرشان محال است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الشامی
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بجرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادرزادهٔ شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹهه موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساختهٔ خویش اغراق و مبالغه بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند تا

صراط المستقیم تام ملخص آنکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب در مبدء فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان از مبدء فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند کما از بین بیعت شاه عبدالعزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملاً در مبدء فطرت مندرج بوده بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب ﷺ خرما بدست مبارک خود خورانید
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از آن طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف العلوم حکمیت انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در میان روحین

مقدس بس مانده که هر واحد ازین هردو امام تقاضای جذب حضرت ایشان بتمام بجانب خود مینمودند بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت رفت هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور مبذول فرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت هر دو طریقه نصیبه ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که بعد حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی حق جل وعلا بتوسط احدی اختتام نسبت چشتیه ارزانی داشت هذا الحمض مقالی حاله خلاصه کتاب صراط مستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و جوهر تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح الهی باصل خود میکند پس نه مطابقت بهیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه طلب ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشاره است بفرقیکه در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالا بایان ملاحظه که این شخص ناو دان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید [illegible]
در آن با و التفات درکار نیست افاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره
افاده اول از هدایت را ابتدا از ثمرات حب عشقی مشاهده جمال حضرت ذو الجلال و [illegible]
ذو نعمت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم باز چون تا مدتی توفیق دست این عروج و ابتهاج
مشاهده را گرفته ببالا می کشد مقام فنا و بقا بظهور می آید زمزمه فنا احق و لیس فی جبتی سوی الله از این سر
میزند ایضاً و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضاً فیه چون حسب یگانگی بکمال رسید و میسر
آن شخص او در کنف خود گرفته در زیر سایه کفالت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد
ایضاً فیه صدیق من وجه تلمذ انبیا می باشد و من وجه محقق در شرایع اگر ذکی افضل است پس او جبلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعیین گردیده او را
رهنمونی میسر باید و آن کلیات در ذهن او علی حد المورود الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
از آن کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بواسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت و هم استاد انبیا هم و هم طریق اخذ
آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا بوحی
باطنی می نامند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام باقامت اشباح و مظان حکم مبعوثیت
الی الامم است و نیز نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار است یا نسبت ابنای
کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلای اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت تعبیر میکنند
و علم ایشان را که بعینه علم انبیاست لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده به حکمت نامند و عنایتی و الایی
مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت عظمت و عزت

نصیب این حکماء ربانیین میشود که آنرا وجاہت گویند و لابد او را بحافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است قائز میکنند و ایضاً فیه و حضرت مرتضی را که نوع تفضیل بر شیخین ہم ثابت و آن بجہت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرہا ہمہ از عہد کرامت حضرت مرتضی تا انقراض دنیا بواسطہ ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا ہمت ایشان را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست **ایضاً** فیه ارباب این مناصب فیه ماذون مطلق و در تصرف عالم مثال و شہادت میباشند **ایضاً** فیها کابر این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملاء اعلی ملہم شده در اجرای آن میکوشند معدود و اند پس احوال این کرام را بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **ایضاً** فیه برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنہا و سیر امکنه زمین و آسمان و بہشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کنند باستعانت آن شغل بہر مقامیکه از زمین و آسمان و بہشت و دوزخ خواہد متوجه شده سیر آن نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اہل آن مقام ملاقات سازد **ایضاً** فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند **ایضاً** فیه سہی را از بسیار آنست که مراقبه خواہد کرد نصیبی از آن خواہد یافت بر که زاقبت او مراقبه کند و بکمال رساند شانی از زاقبت در روی جلوه گر خواہد بود و ہر که مراقبه اسم محی بجهد اثری از شان احیا ظاہر یافت **ایضاً** فیه ارباب این کمال و قتیکه با صطفا و اجتبا فائز شوند فریق متکبر ند قومی بسبب کمال علو منصب خود النفاقی باز الکربت و تحلال مشکلات از دل ایشان سر بر نمیزند اگر چه او را بایع عرض حاجات ہم سید است بحد یکه دیده اند و را آب الاحباب و لعود ... حبیب القبول گر دیده قوم دیگر ... تحلال مشکلات ... شفاعت گرم میباد و قومی دیگر که در دل ایشان اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت در دعای ... حادث میشد تلقین این ... کشاید اللہ تعالی دعای حالی ایشان قبول میفرماید و ایشان الکایه سایر عظما ... قرب تطلع میسازد که ایجاد این امر محض برای ... تسر نمائی ایشان و تسکین و تقاضای قلبی ایشان تحقق گردید و انتہی انیست نمونه از خروارے و اندک از بسیاری که سطر سطری از کتاب صراط مستقیم اتفاق النقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاہد سید احمد که وانما در تقریر نقل تحفه تذکیره و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند شرح و بد بالجمله شہرت سید محیط سواد ہند گردیده و ... عاطفه مریدین تظہور رسید مگر بسبب ودعاوی نبوت ... عیاذ ... افزاید ... مناقب جیلانی ... تمہید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق

برکاملین سابقین و تفسیق جملهٔ اولیای امت ایشان و امثال آن الکلمات مردود اگرچه تردد بخاطر گذشتن

آغاز نهاد و شاه صاحب در همان قرب داعی اجل را لبیک گفتند و در اثنای و کتاب التوحید نجدیه ملاحظه مولوی اسمعیل

گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخته طرح واعظ بر همان روش انداخته اوایل قسم تشهیر این مسلک را فراخته کتاب التوحید را

بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده باز در هندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا او امثال ایشان

در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقاد آن و آن کتاب فارق در کفر و ایمان و زریة

اسمعیلیه بمقتضای آنکه هرکه آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاد

تکفیر و تفسیق عامهٔ امت مرحومه سب و طعن و تشنیع و تهیر انبیا و اولیا الله دیدند ننگ که حدی ندارد در وعظ

بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست هرکسیکه افتاد مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آید در حکم

آن محتاج بنقل و سند نگردیده و هر کل بوکر روز و شب سکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر و سیر چندان

ممارست نداشتند بکتب این فرقه کمال خاندان شاه صاحب بن علوم معلوم مدین سباب اکثر را

درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف

کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه گشته شد که صاحب آن طریقه هم هندی از زین پیش ها بطرق را

مسالک و همان مسلک تا یک تقویة الایمان را با صراط مستقیم سنجیدند و نهایت رنجیدند و عاقلان

نهایت خندیدند گهی مسکین گاه مسجد نبی اش ... از مذهب نو گبر و مسلمان گله دارد

یا آنان شور اشوری یا بایین فی الحی کجا آن فرد مذکور یا این آمد نعوذ بالله من هذا الاباطیل و الاغالیط دین

نوبت شیوع دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمندان صحبت یافتگان و مریدان و شاگردان

شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان در آویختند که ما و شما کفنوا با ما

بعیت و تبعیت آن حضرات اموری را که ثواب دانسته میکردیم و شما هم دران ابواب بر همان منهج

نقش میدادید مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردیده از چه رو است و مولوی رشید الدین خان

صاحب مرحوم که در آن زمان ادلیه و اولویت شان بر جمله مسلم از آن دودمان مسلم و مقبول گشتان

ادا، در تخلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین و شق عصای المسلمین جلی مستقبح و ناصواب اجب الکف

19

معروض الاحضاب است که خارشکی بخاطر باعث خلش و شک شبهی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و صلحا بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقائق حق پرداز یم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید رو براه نیاورده خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در جامع مسجد باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و احاد علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسائل تقویة
الایمان واده کما ینبغی عاجز و منفعل ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین
خان صاحب بر سر اصلاح فیمابین آمده مولوی اسمعیل را براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نموده فاما بعد اقرار تبدیل
گشته و فتوی در بعض مسائل [illegible] مهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و همدران قریب مولوی شفیع [illegible]
صاحب بر و شاعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل [illegible] گشته [illegible]
در [illegible] بس نموده انجام کار از جواب عاجز گشته بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال [illegible]
رفع [illegible] مهر و دستخط علما [illegible] گردیده و در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته [illegible] وجوه [illegible]
و طغیان [illegible] فرو گردیده [illegible] دعاة دین جدید [illegible] لگام [illegible] گشت [illegible]
[illegible] علمها [illegible] برق و [illegible] نموده [illegible] وقیل باب [illegible]
[illegible] از بیخ برکنده بود فاما چونکه [illegible] این [illegible] از ایام قدیمه بود [illegible] آن [illegible]
مستور [illegible] غالب و مشهور گردیده و رنگ دیگر پیدا کرده و غلط دعوت [illegible]
غربت منتها [illegible] ابنای حمیده و عزائم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام [illegible]
والیاء [illegible] هر کسی که خدای عزوجل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردید [illegible]
با فغانستان رسیدند و سید احمد را امیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که بهار [illegible] داد [illegible]

بمطالبع ایشان عزیزتر از جان است از دل وجان مطیع ایشان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بینات و پیشین گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان بسال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ بجنبت [illegible] فرقه سکهان بدست خاص امیرالمؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید فلان سال امیرالمؤمنین فی مسجد [illegible] خواهند خواند فلان روز فلان ملک تصرف خواهد آمد
و فلان سال اخراج نصاری از سند خواهد شد و امثال ذلک الحمد [illegible] الغیر المتناهیة
بالآخر مجرد ملاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردیدن تقریب تفنگ در معرکه [illegible] امیرالمؤمنین
با [illegible] صحابه [illegible] بهار فرار من الزحف حقیقه نموده [illegible] نفر از کفره کشته [illegible] انقلابات همه یاوه
گوییها [illegible] ظاهر و عیان گردیده [illegible] مقابله سکه گریخته با مخالفان [illegible] گردیده
[illegible] ایشان [illegible] قتل مسلمانان بجانیفتی پرداخته [illegible] گردیده بی
اشتعال [illegible] استعمال سیف [illegible] ایشان [illegible] گرفتند [illegible]
و جاروکار در طاعت و بیعت آمده بمرتب فرمانبرداری چنانکه [illegible] بزبان و
مال حاضر گردیدند [illegible] قدرت و مکنت دست داد و دست درازی شروع گردیده تا حالی که تقیه
مرعی بود حالا پرده برداشته با علان احکام دین [illegible] پرداخته [illegible] با تعدیات و اجحافات
[illegible] عقاید افواه خلق نمودند [illegible]
[illegible] برای [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] کردن
[illegible] سکه [illegible] مسلمین
دفع باید کرد لیکن [illegible] ظاهر باید نمود چنانچه [illegible] و آنچه [illegible]
[illegible] وقت زوال [illegible] رسیده بود [illegible] افغانان [illegible] باستقبال [illegible] ساختند
فتح خان [illegible] که [illegible] امیرالمؤمنین قرار یافته بود [illegible] که من [illegible] گفتم که
تجاوز از حد اعتدال و تعرض ناموس و جان و مال و اظهار احکام دین [illegible] حالا کار از
دست رفته که تمام ملک بر هم و آشفته است تدارک آن محال [illegible] شما را از [illegible]

بیرون میرسانیم بعد انطفای نائرهٔ فساد سرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولوی اسمعیل وغیره چندکسان را از حدود آن ملک باحتیاط در گذرانیده بملک خود معاودت نموده مشغول استمالت افغانان گردیده که درین حال فوار جماعتی بر امیر المومنین تاخت آورده کسی سنگه برکه افغانان بود بکسی میگویند سکهان والعلم عند الله وهمه آنانکه بودند براه فنا شتافتند و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن صدمه که یقینا از دست مسلمانان مظلوم برداشتند چند وجوه سکه در آن حدود نبود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل برجعت که باز آمده بتصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قایم است مگر از خلق مستور و بر هر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم مرده را از چشم خود دیده و دیدار نموده اکثرے از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا در آن ملت اعاجم مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان دین به اضمحلال انجامید و داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود نظر همگنان گرامی است مسائلش در پرده مانده ... و این جلوه کنان نیست آغاز و انجام و بیان در ... با ذکر نجدیه عرب ... و با ... داده ... نشستند با فقره ... چند آن خصوصی ... مسایل شان ... که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تضعیف را منحصر در تقلید ... می نمودند ... که ... باظاهر ... ترکیب یافته طرفه معجونی مرتب شد ... کسانی ... حدوث ... ظاهریه هم ضرور است اصلش آنکه ... محدث ... ایشان مبتلای وسوسهٔ شیطان گردیده قایل بخلق قرآن ... رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آنوقت هرچند فهمایش کردند که قیاس را ردمی کنی ... در ... انچه ... است فاما فایده نداد بالآخر نوبت سرزنشها از هر جانب رسید و ... آخر ... و کار ... راه ... محکم گرفت هر جا که میرفت همان حکم قبیح

وشریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او باشند
رد و اخراج کردیدند از انجا آمد به بغداد و قصد حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام
بادراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود بار نداد پسر امام احمد عرض کرد که داود انکار میکند
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از و حالش بمن نوشته بگذار نیاید او را
که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابوزرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش
که داود کافر است وراق داود از ابو حاتم نقل کرده انه قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه و خطراته باجمله بسبب وفور کاملین که در قرب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلسله فساد داود طول نموده بسعی و اهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار نیز افتاده و در سنه هجری
این جهان را پدرود نموده بعد ازان ابن حزم ظاهری در اندلس که بتقیه حکومت بنی مروان دران
زمان بود اعتقاد حقیت امامت بنی امیه و فرط عقیدت با ناصبین و یافتن ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر
ائمه دین فروگذاشت ننموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردیده علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را بزیر حساب آورده کتب
او را جمع کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان محفل آن کتب را چاک
کرده بآتش سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم بما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردیده تاهم او و اتباعش
فاسده خود باز نگشت و در سنه ... فوت شد و غزارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرأت کثیر الاغلاط
و خیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصة تتبع نموده و عبد الحق بن عبد الله
انصاری هم کتابی نوشته نامش الرد علی المحلی نهاده دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم تحریرات نموده اند
بخوف تطویل از نقل آن اعراض نموده هم حال فحش و بدزبانی و بی ادبی و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان
ابن حزم سیف الحجاج شقیقان زبان زد کافه انام است ولهذا حضرت [illegible] غلو تمام داشت و درین خصوص رساله
تصنیف کرده [illegible]

در عهد خود اخراج و این جدید بود در هنگامه گرم ساخت پس از اثبات قیم وغیره تلامذه اش هم تابع او برخاستند و کتابهای عجیب تصنیف نمودند اما بعد آن مفسدها مندفع گردیده و حدوث فتنه ابن تیمیه در شش صد و آفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام است و قصر نماز در این سفر جایز نیست که سفر معصیت است و زبان درازی کرد آن شقی در این باب آنچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و نیز بود این کلام مستبعد کرده در حق ... و جهت و تجسیم برای الله تعالی و تقدس ثابت نمود ... در این مسئله و دیگر مذهب اهل سنت را در آن انکار جهت را بضلال ... و تحقیر ... و اعتراضات نمود ... حضرات و مخالفت ... صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده ... بعضی اشرار بد اطوار از جهله و فسقه بطاعت انقیاد پیش آمده در بلاد ... مذهب را بنمودند الله تعالی علما ... و فضلای حقانی ... و ابطال ... فرموده تقی الدین سبکی ... از جلالت ... و صلاح او جمیع ... و جمله مفوات آن شقی ... شیخ کمال الدین ... آخر در دمشق گرفتار گردیده حاضر نموده شد در مصر ... مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان و علما ... گردیده قاضی القضاة زین مالکی ... نگاه ... و کلمات مضطربانه شکایت قضاة خارج از ... زبان ... از سلطان اکناف و اطراف ... مضمون ... کرد و در اکثر مسایل دینیه خلاف اجماع نمود ... حکم کرد ... جمیع عقد از قضاة ... و مفتیان اعلام و ائمه دین فقهای ... در این مجمع ... و آنچه نسبت کرده شده بود ...

روایت کرده در مشکوٰة از ابن المنکدر ... ان سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخطا الجیش بارض الروم او اسر فانطلق هاربا یلتمس الجیش فاذا هو بالاسد فقال یا ابا الحارث انا مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ... فاقبل الاسد ...

ومنکر بودن معتقد او پس هرکه اتباع ابن تیمیه خواهد کرد و بنزاع خواهد رسید این فرمان بر منابر دمشق ججامع
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و بعد رستنه از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در و برو جماعه از اعیان علما اقرار کرد و چندی بجهت رستم ماند و
باجماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد برآورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمه شفیع الامت سبحان خلاف متفق علیه بزبان می آرد
پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت عود دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافت بشام رسید
و بناءً اینجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری
گردید که من کان علی عقیدة ابن تیمیة حل ماله ودمه آنوقت فتنه فرونشست از کلمات خبیثه
اوست ابوبکر وعمر رضی الله عنهما ولیا الامر والله تعالی امر بطاعة ولی الامر وطاعة
ولی الامر طاعة الله ومعصیة معصیة الله فمن سخط امره وحکمه فقد سخط امر الله
وحکمه وعلی وفاطمه ردا امر الله وسخطا حکمه وکرها ما رضی الله ان الله یرضی بطاعة وطاعة
ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط بمعصیته ومعصیة
ولی الامر معصیة فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله وکره رضوانه انتهی
منه الحلیة الکافیة لاثبات خباثة وخبث من ملحد وقلبه وولدی تعزع حکم
واضح باد که اکثر ظاهریه لحوار از نصب و خروج هم و اشتند نه بطور نواصب عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه
ثالث را معوض ندارند بلکه برای شان خون عثمان خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت راشده حقه
تا همان وقت منقضی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه و ملک عضوض و وقت هلاک امت و زبان شر و رست
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه سبحان او را مثل
عراق را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیر میکنند در کتب خود بحجت تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند فاما التصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاه بیگاه ببعضی کلمات مدح هم ذکر میکنند لیکن در حین باب خلافت و
بسجاهای موافق مذاق خویش سند هم نیمایند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین و...

کتاب بجاهای متعدده وبهای متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهر پایان وخلیا فته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی
ازان بطور آنموذج نگارش می رود در انتباه نوشته باید دانست که تقلید قوم استقلال ندارد بلکه امر او بعد از
آنکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح همت معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهد بن محمد ... را
رواة دین دانسته وحرف تقلید یکسو گذاشته و تحریم بر قول کسی و مقید بودن به دستش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاول وحال جماعة من المتاخرین متردد است در
ودجال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و درباره احوال التکلفات
بارده متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بعض وجوه مرویه وچشم وشنیدن
از بعض آخر ضامنید الی آخر ما قال بر صرفت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضا فیه فقهای مذاهب
مختلف هست ومسالک متشرع واکثر متاخران را در اختیار مذهب فقها و عمل بر آن اختلاف است
اکثر متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات وجزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند صعیفه تحویل بیه باشند و این راه مبارک است کسی را که علم کتاب وسنت بهره نیفته باشد
و در مدارک علم خوض نکرده به یک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب وسنت باشد پس اگر
اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب وسنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب وسنت است دست از تقلید در ان مسئله باز دارند و تقلید در ان مسئله بکسی کنند که قول او موافق
کتاب وسنت باشد الی آخر ما قال و ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
همگی بر او انکار نکنند و دیده و دانسته لباس جهل مرکب نادیده و نادانسته نشمارند و اگر این شرط فوت شود
در قول الله تعالی ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا
علی امة وانا علی آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم ولو
کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته انتهاء
[illegible] متکلمان که مساعی و نتایج سعیهم علی نصیب ایشان شده است اما در حدیث تجری ندارند

٢٦

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح او فی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه ما مردم انه ریزه هر دو خوان تناول نموده‌یم و کاسه هر دو فریق لیسیده‌یم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد تنها موجود نبود ؎ ازین افیون که ساقی در می افگند ؛ حریفانرا نه سر ماند نه دستار ؛ انتهی و هم دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است انیست و آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و مافیه و این بنده اعتماد ندارد و برین مقالات باکه اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضاً فیه مقرر است که بکثرت اتباع ثواب متبوع میرسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشانند و از ذریه مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالے شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشاء اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده و در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را برباد دادند آخر همه نیز خود هم باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیره ایشان و بعد از ان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس و العلیهم هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و مذاهب شتی رو نهادند مثلاً صبی اندی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان رض جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه و چنین در هر حادثه مشکله از فقه و میراث مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیدند و در مطلب تحیر ماندند و فی جناب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین یک مدعی از کلام او فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او وسعت تخییر گشتند فاروق خود بان تصریح

اینما نموده است چنانکه گفته ان الفصید هکذا وغطی راسه الی حاجبیه وان البر هکذا و
کشف راسه والقصة فیما ابیات تا شیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند اخذ
السنة ظاهره که مسیر لفقه است وباطن که مسیر باحسان است ومواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود وچون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند ونفوس ایشان سر بر آوردند
ودر مسئلهٔ اثبات خلافت وجواز تحکیم وعذر از استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شد
مغلق تر گشت وشبهات بیشتر درمیان آمد علما سیما از صحابه هیچکس از رای خود برنگشت والقصة فیه
بچنین جو سے سایل بو بحث بنجر دبا وجود آن همه مداخلات ومنازعات وکشش وکوشش که سابق از
هیچکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد ودر کتاب ازالة الخفا عن خلافة
الخلفاء نوشته فما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
والنبا علی این استدلال بر توجیه صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات وقرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق وقرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلافها واقع شد وفتنها ظاهر گردید انتهی والقصة فیه واز آنجمله حدیث الی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام از اینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود ودر خارج غیر خلفاء
ثلثة در مدینه اقامت ننمودند والقصة فیه واما تعیین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین عاما مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیراکه در سنه خمس
وثلثین حضرت عثمان مقتول شدند وامر جهاد بر هم خورد وبار دیگر در زمان حضرت معاویه امر جهاد قایم گشت
واز آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی القصة فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خیریت حال مسلمین پیش از فتنه وشریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند ودرین باب استفاضه نمودند
بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد وغلبهٔ دین حق بر ادیان کلها واتلاف نفوس واجتماع جموع بر خیر وهلاک الفضی است

جامع انواع شرور را که عمده آن انقطاع جهاد است و وقوع فرقت است درمیان مسلمین چهارم ظهور کذب و ظلم

وقوع قتال درمیان مسلمین فرزند ششم استحلال فروج بتاویل آنکه متعه است و استحلال خمر بتاویل آنکه نبیذ است و معازف

درین زمانه پیدا شد هفتم ارتفاع امن از مسلمانان است بست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را ذکر نمود و اول

قتل عثمان و ما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک

است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نما و ملت اسلامیه صورتی معین فرموده‌اند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد بعد ازان

هذا و بعض نموده‌اند انتهی الضعاد و انقطاع ایضا بنقل متواتر که در شرعیات فضلی معتمد تر ازان یافته نمی شود به ثبوت پیوسته

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره ساخته‌اند و آنرا بتفصیلی که زیاده

ازان در شرح یافته نشود بیان فرموده‌اند و آنرا حد فاصل نهاده‌اند درمیان زمان خیر و زمان شر و گواهی

داده‌اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت

میکند برحرب و مقاتلات و جنبیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگرے در ملک الخ و در ملک و لهذا احادیث

بسیار خلفاء ثلثه را در یک حکم جمع کرده‌اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه من المراتب متفق‌اند و غیر ایشان

در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث لفظیکه مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده‌اند و ایضا

باز وقایع عجیبه واقع شده‌اند که بلسان حال دلالت کردند بر آنکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی شد و ایضا

حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم ازان خبر داده‌اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة

حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحدة و این کلام اشاره است بآنکه اهل شام مصحف بر نیزه بستند

که میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری

ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن منتهی شد به تحکیم آن حضرت صلعم این قصه را بلفظی

بیان فرموده‌اند که مشعر باشد بآنکه سبب مفاسد بسیار گردد و مرضی شارع نبود و ایضا فیه قال الله تعالی

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله

جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم

بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیته

٢٠١

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات فاولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الآیة فقیر گوید خدای عز وجل درین باب بیان
فرمود حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت
خود با آن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نمود الخ وایضا فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند و هر یکی برای طلب
خلافت برخیزد و افنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد و این فتنه است خاک شد که بهر مسلمانی رار رسد انتهی و
ایضا فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی لعنی
منه وقف این حدیث در ریاض نضره وبعضی در عاشیه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
وارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
... توقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبد الرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان
حدیث بعید است وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن آن فهم
... در وقت ... مفهوم نشده بعد وقوع مثل تلق الصبح واضح
گشت و صحت ... احادیث مستفیضه فی الجمله بامرتضی رسیده باشد واز مرویات

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شر و
مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت با ضاف تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک
تغییر بیانے از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخلفا عن خلافة الخلفاء و فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن مدح و مشعر فضائل
حال و مال بیاد آمد کشان کشان اندر زبان با وجود موجود بودن قراین توجیه بر خلاف آن و احتمال
آن بر محض ابهام و اجمال بزمان حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابے
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله تخفیه تاسید ظاهریه خود جا بجا بے اعتبارے آن حکم
کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده منا سے استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جز که
در خلفاے ثلثه هر دو جز موجود و مجموع منتفی میشود با انتفاے یک جزو یک جز در مرتضی
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برائے رد آن
کفایت میکند که تعارض مسلکین بتناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
بر دآن مطالب بے توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینیان ظاهر است
اصلا ثبات و استقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه وغیره باید دید و منکرین امامیه که این مسئله را هم از اقوای
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات اعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

۳۱

فلیس قولہما واثباتہما لغیر النبی ابتداعا لامر وخرقا للاجماع المسلمین بل لا ینکرہا
الا اہل المکابرۃ واہل العزۃ سبب این تفصیل و باعث برین تطویل آنکہ اعیان این مسلک
بعض کلمات شاہ ولی اللہ نا واقفان را در شک مے اندازند و رقع آن خلجان بدون
این بیان کہ مذاق شاہ ولی اللہ بکثرۃ تفنن راغب وعدم تقیید کلام بنہج تسنن بر ذوق شان
غالب بودن اینگونہ کلمات در مولفات خلاف مذہب متصوبہ اہل سنت او مخالف مختار جمہور جماعہ
مفید نیست ونہ قابل استنا ونہ لائق اعتماد و در حالت حیات شان کہ از اثرے از حکومت
اسلام وتبقیتی از علمائے اعلام در دہلی بود ظہور و شیوع ہیچو کلمات امکان نداشت و
اولاد و امجاد شاہ ولی اللہ کہ اینگونہ تصنیفات را ذایع وشایع نساختند و در پردہ کتمان داشتند
گویا پردہ بر بے پیرگیہاے والد ماجد خود داند اختند مولوی محمد اسمعیل زمانہ را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علمائے اعلام یافتہ حدت جبلی اخیلے بلند آوازہ ساختہ آن اخگر افسردہ زیر خاکستر را
کما ینبغی مشتعل نمودہ وتخم پوشیدہ تہ خاک را آب دادہ حسن نبات الارض من کرم البذر ائمہ کرام
ومتبعان بربہار اہم ہدف سہام ملام و دہان عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام
رسالہ نوشتہ ولست شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع
الی الروایات المنقولۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم الصحیحۃ الدالۃ علی خلاف قول الامام
المقلد فان لم یترک قول امامہ ففیہ شائبۃ من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل علیہ ما علیہ اتفاقیہ
افتادہ بشعب متعددہ منشعب گردید حتی کفر بعضہا بعضا و اسمعیلیہ کہ جنس شامل است ہمہ انواع را فرقہ او
انہم احق واعلی خلف صدق حامل کل کمال جامع ظاہریت و وہابیت باتکمال کما کان بحالہ حالا افراد این نوع در غایۃ ندرت اند فرقہ دوم
ظاہریۃ غالب بر وہابیہ و ملک مشرق از کلکتہ تا بنارس و مالیہا گویا ولایت ہمین فرقہ است
فرقہ سیوم مقصور بر وہابیہ بیزار از ظاہریہ امروز در شاہجہان آباد از فرق اسمعیلیہ
غلبہ ہمین فرقہ راست گر فیما بین شان نوع ضعفے پیدا است بعضے از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر
تقلید منکر و این کلام ناشی ست از کمال وقاحت و بمراحل از صدق وحیا افتادہ

چنیمان زمانه نگذشته صدها کس گواه و ہزاران ہزار کس آگاه موجود انکار ہتواترات بیش از

خبر عبید ست نیست وبعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذہب چنانچہ درہمین ایام یک

رساله بنام تنبیه الضالین وہدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دہلی مولفه یکی ازین طایفه

که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت نکیه ونهایت نفرین بر منکران تقلید

دران نموده ومناقب ابوحنیفه وحنفیه ومحامد تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته ومهرهای ودستخط علمای

عرب وہند وہم خلفای امیر المومنین نقل نموده دران می نویسد مولوی کریم الله دہلوی نے کہا

که یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وه بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ

انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم وکذب ہے وه ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد

مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا وہم دران نوشته او ایک رساله تنویر العینین نام جو

بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکا ذکر کر مشہور کیا اگر وه انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے که انہون

نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے که پیغمبر نے

فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال وتقریب کلام ہمہ ناتمام قوله وه ہرگز

ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد وکسانیکه بگوش خود ہا از زبان شان شنیده اند

وگفتگوہا نموده اند چگونه باور سازند بازمی گوید بلکه انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے

رفع یدین چھوڑ دیا تہا اول که باقول اول مناسبتے ندارد وچه ازان ظاہر که قبل از مباحثہ وه ایسے

تھے ورنه مباحثہ با علما حنفیه چرا نمیدا دو اگر رفع یدین منکر ونه ترک کردن چه معنی دارد ثانیا

نیگوید که بعد مباحثہ مقر تقلید ومقلد کدام امام گردیدند وا ز مذہب سابق رجوع کردند وازان تبری

نمودند وتائب شدند بلکه ہمین میگوید که رفع یدین ترک کردند وظاہر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر

ورجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع ازان مذہب خصوصاً

ومسلک اصحاب تقیه وذوی الوجوه خود شاه ولی الله درہمین خصوص رفع یدین در حجة الله البالغه

نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لا ینبغی لانسان

ان بیشیر علی لفسہ فتنۃ عوام بلدہ وھو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبۃ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیزان ہمہ آوردہ او واین خار پرورده اوست اگر میدانی واعجبا واگر دانستہ میگوئی
وا اسفا قبل از ظہور فتنہ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرداز
تما بر پا نبود وقولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن اوہست یا نہ اگر میدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چہ مقصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پیشاور بزبان ورا بود مشہور کردہ گفتگوہا دران افتادہ تشکیک را دران راہ نیست وہم حرف
ز ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ بر کسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد وقولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا مارا سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
ہمیشہ ما روشن ودل ما شاد کلام در کلام ملام التیام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریۃ ووہابیہ برکران واعتقاد ندارند باین نہ بآن ودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
د ملتہ رو رتہ دین فریق برین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیت
ملت سمعیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرقی است بین میان در اختلاف رحمت وشقاق
مت ختلاف رحمت آنست کہ مسلوک است مابین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع بعدم آن بجانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بنص واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تہ عرفیما بین دقیقہ از جانبین فروگذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در علمیات حق دران تعیین ست وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ ازان قبیل ست بلکہ در عقاید

وسائل عملیه مستحسنات اہل سنت در ملت اسمعیلیه بکفر و بدعت شان مینمایند این تخالف زائد است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه جزئیتیکه بر دیگری ندارند اسمعیله
را حاصل حاشا که یکی از ہزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سیکه
باوجود موافقت اہل سنت اعتراف کند بحقیقت مذہب امامیه ہم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اہل سنت در زمره شان نیست و ہمچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اہل سنت را کافر مثل یہود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چہارم بدان می ماند که باوجود موافقت با اہل اسلام اعتراف حقیت
دین یہود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد ہرچند این
فریق نه برین روش نه برآن طریق از ین سوراندہ و زان سو ماندہ لا الی ہولاء و لا الی ہولاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما ازین جہت که از منفعته موافقت اہل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه ہم در شمار داخل اسمعیله است **باب اول در عقائد نجدیه** عقیده
اول اعمال و افعال در مذہب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذہب مبتدع و بانیان این شرب مخترع سانہای زبانہا را آبہای تازه
و عنانہای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان شوند که گوی سبقت
از اہنا در ربودند بعضی افعال که نزد اہل سنت و جماعة بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیہی یا مستحب یا مباح یا سنت ہدی یا سنت زائده ہمه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذہب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و ہرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاہر گردد که تقویة الایمان ہم که بر ان
متفرع است در مذہب سنت و جماعة مطرود است لہذا اول مذہب اہل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته بر اختلاط جزئیه او تفصیلاً تنبیه نموده خواهد شد، و در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و نیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارت است از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزو بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزو بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن و موی بدن
منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبدالحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علما و محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
والاقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
آن چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نموده اند که مذهب ایشان مخالف مذهب جمهور و
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح است کما صرح به انتهی ملخصا
ومرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است برخلاف خوارج که کافر دانند و مخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج العبد المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا یدخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغيرة ايضا كافر وانه لا واسطة بين الايمان والكفر ومعتزله كه دلايل براى ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند يكى ازان آيه كريمه وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون است كه دلالت
مى كند بر اجتماع ايمان با شرك حال آنكه تصديق بجميع ما جاء به النبى صلى الله عليه وسلم
با شرك مجامع نمى شود چه توحيد هم ازانجمله است پس ايمان عبارت از تصديق نيست
صاحب مواقف اين دليل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الايمان
فى اللغة هو التصديق مطلقا وفى الشرع هو التصديق مقيدا بامر مخصوص هو جميع ما علم
كونه من الدين ضرورة والمذكور فى الآية محمول على معناه اللغوى وازاستدلال بايه كريمه
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون جواب داده المراد من لم يحكم بشئ بما انزل
الله اصلا والمراد بما انزل الله هو التورية بقرينة ما قبله فيختص باليهود وازاستدلال بحديث
من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر ومن مات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا
جواب داده الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفين الغرض هر چه دليل
مخالفين از آيه وحديث كه اكثر آن بر السنه نجديه دائر نقل نموده از همه جواب داده است وآنكه
مرتكب كبيره را منافق گويند دليلش حديث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
كذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروك الظاهر الخ بايد دانست كه ايمان
حقيقى آنست كه مرتب شود براو احكام اخروى وهمان است محل نزاع نه ايمان ظاهرى
كه منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فيما بينه وبين الله تعالى اى
النزاع فى الايمان الحقيقى الذى يترتب عليه الاحكام الاخروية ودرين مقام امريست واجب الاعلام
كه ان فرق در ركن وعلت وسبب وشرط وعلامة كه بسبب عدم اطلاع بران در انواع شنايع
افتاده اند در توضيح مسطور است الشئ المتعلق ان كان داخلا فى الآخر فهو ركن والا فان
كان موثرا فيه على ما ذكرنا فى القياس فعلة والا فان كان موصلا اليه فى الجملة فسبب والا
فان توقف عليه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان يدل على وجوده فعلامة فاما الركن فنما

يقوم به شي وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزايد شي
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فان الرأس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
المعصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج ككشف العورة ويسمى بالصغائر بالجملة بعقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بر تصديق واقرار است مى نشيند وهر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بآن استدلال نموده اند
علماى اهل سنت از ان يا محمل بر معنى لغوى يا بر مجاز وتاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بمعارض قوى وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه مستحدثه
ثبات بر يك طريق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهى بر كتب فقه تبراى كنند ووقت
مصلحت بآن استنادمى كنند ودر باب تكفير رجوع بكتب فتاوى مى آرند وآنرا عمده دلائل خود
ميدانند تنبيه بر اين مغلطه ضروريست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد ما از كتب اصول مذهب اهل سنت
دلائل ومعارضات نقل كرديم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر طريق معينه آن فن نظر بايد كرد نه محض بهواى نفس از مقررات آنست كه متون
مقدم بر شرح وشروح بر فتاوى روايات فتاوى مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در مستصفيات هم بدان اعتراف است در رعاية مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هرگاه

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام وغیره جائز است
پس انچه بعضی تجویز طواف قبر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی وفی الفتاوی الصغری الکفر شئ عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی وفی الخلاصة وغیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم وفی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة ومع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف ولو بروایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها وقد الزمت نفسی ان
لا افتی بشئ منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته واما
ما ثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر ولذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم ویقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

٣٩

الفقهاء الذين هم المجتهدين بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم فی شئ مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف فی الفتاوی بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتی بالتكفير فی شئ منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجئ قال فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئ منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتی بتكفير مسلم امكن حمل كلامه علی محمل حسن او كان فی كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة كما حرره فی البحر ... اه فی الاشباه الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقه اكبر وبذيل قول استحلال المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية می نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القران او استحالة الرؤية او سب الشيخين ولعنهما وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء علی انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر فی كتب الفتاوی ان سب الشيخين كفر وكذا انكار امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين المذكورين مشكل ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الاصولية التی من جملتها اتفاق المتكلمين علی عدم تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوی مع جهالة قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدينية علی الادلة القطعية علی ان فی تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكروه بناء علی الامور التشديدية والتغليظية

وقد

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم
ان الحکم بکفر من ذکر من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابی حنیفة والشافعی من عدم
تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به
قائل بما هو کفر وان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا
فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا یصحح هذا الجمع اللهم الا ان
یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوة والا فهو
مشکل انتهی ولا یخفی انه یمکن ان یقال فی دفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الی
الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بموجب ظنهم فیه انه منه
فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اکبر نوشته وفرق بین نفی العام ونفی العموم
والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف
من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات
البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون یکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین
المجتهد المخطی وغیره ویقولون بکفر کل مبتدع وهذا القول اقرب الی مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم یخطئون ولا یکفرون از اینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها ومجتهدین و
متکلمین وائمه مسلمین عدم تکفیر است وهمانست منصوص متون وشروح ومختار فتاوی وتکفیر
کننده منسوب بعدم فقاهت وفساد عقیدت است چهارم از همان کتب فتاوی که در صورتهای
مذاق خویش در باب تکفیر استناد میکنند در همان کتب حکم تکفیر بنسبت اموری مسطور که مخالفین
هم لامحالة تکذیب در وان روایات میکنند یکی ازین طائفه در قرب همین ایام که فصول اکثر
بدستش افتاده بود در مسئله ذبح برای قادم وغیره بآن استناد می نمود ودرین باب غلو داشت

والله الموفق للصواب
فالكل في قال الله تعالى وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و انه لما
قام عبد الله يدعوه كادوا يكونون عليه لبدا قل انما ادعوا ربي ولا
اشرك به احدا

روزی مطالبه تصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکه تحقیر
محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة نوشته ست آن مقام را بر آورده پیش کردم مضطرب شده بر
زبانش جاری گردیده که احکام تحقیر همچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست چه هم اندراج خوارج و معتزله
در حنفیه زانرا که صدها هزاران هزار معتزلی و خارجی در فروع فقه حنفی بوده اند تا مذهب خالص
امام اعظم و ابی یوسف مذهب مذاهب باطله گذشته و هزاران هزار روایت ازان کسان
مطابق مذهب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلی مشهور و صاحب
در المختار و صاحب اشباه وغیره متاخرین هم ازو نقل می کنند معتزلیست شاه ولی الله در
تفهیمات نوشته بین الحنفیه واهل السنة عموم وخصوص من وجه تنقید روایات فتاوی
بارجاع باصول مذاهب دست دهد ولی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما هو مقرر
فی محله این قرن شیطان که نه لیاقت این کار دارند و نه فکر اکتساب و اکثر آن از دیگران
و غرض اصلی اضلال جهال بے مبالاة لب بفتوی می کشایند هداهم الله تعالی چون این
مقدمه ممهد شد حالا نقل میکنم عبارت تقویة الایمان مینویسد اوّل معنے شرک اور توحید کے
سمجهنا چاہئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شهیدون کو اور فرشتون کو
اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اون کی
منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا
نام عبد النبی رکہتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش
فلانہ بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکہتا
ہے کوئی کسی کے نام بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی
ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی
باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچہ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچہ
یہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شهیدون سے اور فرشتون اور پریون

ے کرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیے جاتے ہین سبحان اللہ یہ مونہہ اور یہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرھم باللہ الا وھم مشرکون ٭
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۃ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرھم باللہ الا وھم مشرکون را بر دعوی کہ آیت
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد آن آیۂ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیۂ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در حسب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجھتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرح کی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

۴۳

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
کھڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ بہر نحو
یون سمجہے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا
اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان از امثال
ہمین احکام پر است وظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب
خوارج را رد کردہ اند ہمان ادلہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل و شرع چیست
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود و الہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
است و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت است و ظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ
والدین و اخوان یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہئے کہ یہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ
بفہمید کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

۴۵

میشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام در ان ذیت سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک ست بود
امکان جواز نداشت واین قیاس لبس الملهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در رسالهٔ تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین ازان مشحون است
چیزے نقل آن ضرور نیست واقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیله را راه عذر مسدود گردد در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی به
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادائے حق عبودیت باشد و این قسم
در جمیع ادیان و ملل برائے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیراکه از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه به تبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل ست و غایت تذلل برائے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتہائے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برائے
حضرت آدم و برهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
باتحاد اطلاق نوشته داد خواه یون نہ سمجھے خواه یون سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در رسالهٔ حقیقیه که کوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتقد علیه آن ملت است باین تفصیل اعتراف است

ایراد دیگر شواہد ضروری نیست و در مائۃ المسائل سے بینید کہ در جواب سوال ۱۳ سجدۂ تحیہ را
حرام و سجدۂ عبادت را شرک نوشتہ چنانکہ صاحب تقویۃ الایمان نوشتہ و عمدہ در جمیع
افعال کہ سجدہ ہست ہرگاہ آن ہم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نمودہ اش چہ رسد
صاحب مائۃ مسائل تقبیل و انحنا را مکروہ و سجدۂ تحیہ و طواف را حرام نوشتہ و تقویۃ الایمان
ہمہ را شرک قرار دادہ و حق آنست کہ طواف در حکم سجدۂ تحیہ نیست مثل تعریف ست
متقارب تقبیل و کراہتہ این اشیاء مختلف فیہ بین الفقہاء و ہیچ امور باعث تکفیر و تفریق برمرتکبین
ہم نمیتواند شد چہ جاے تکفیر چرا کہ بسیاری از اکابر تصریح بجواز ان کردہ اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان ست و فقیر ہم ہمین مسلک سالک ست اسمعیلیہ
و تحقیقیہ را معلوم نیست کہ شاہ ولی اللہ در کتاب انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ نوشتہ اند
ذکر براے کشف قبور اوّل چون بمقبرہ در آید دوگانہ را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورۂ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در ہر رکعت سورۂ
اخلاص شش بار بخواند بعدہ قبلہ را پشت دادہ بنشیند و یکبار آیۃ الکرسی و بعض سورتہا
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعدہ ہفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعدہ طرف پایان رخسارہ نہد و بیاید نزدیک روے میت بنشیند
بگوید یا رب بست و یکبار بعدہ اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح تا وقتیکہ انشراح یابد این بخد ان شاء اللہ کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتہی و شاہ عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ و در قدم حضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیا قدس سرہ و دیگر بزرگان
بوسہ میدادند و میگفتند کہ ہر کہ در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسہ میدہیم و ہمچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچہ
بست و سوم ربیع الثانی ۱۲۴۰ ہجری کہ در دہلی عقد مجلس گردیدہ مولوی رشید الدین خان صاحب

و مولوی مخصوص الله و غیره اعیان بجمیع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمٰعیل را ملزم و مغلوب ساختند مولوی مخصوص الله و مولوی موسیٰ اوّل بر همین امر مواخذه نموده بودند که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑھاوے یا اونکے نام کی چھڑی کھڑی کرے یا مورچھل جھلے یا شامیانہ کھڑا کرے محصل دعوی اینکه یعنی کارها را خدای تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارها برای غیر خدا کند بروشرک ثابت شود و این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نمود دران کارها این چهار چیز را هم ببینید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها را برائے خود خاص کرده ام فصل چهارم که برائے شرک فی العبادة و منع نموده و در انجا بر اکثر دعاوی واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده داد هذیان سرائیها داده بطور خودش هم اصلا مذکور این امور نیست اسمٰعیل را باید که باثبات دعویش پردازند و یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص کردن الله تعالی است برائے خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمٰعیل را عقل مے بود بالضرور می پرسیدند که شامیانہ کھڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہے کہاں کھڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت کبھو کسیکو نصیب بھی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چھڑی کھڑی کرنیکا بھی طریقہ پوچھنا ضرور تہا اصل مغالطہ اینست که هر معامله جا و بیجا که مردم را با قبور انبیا و اولیا دید چونکه شائبه تکریم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رخصت مباح و استحسان حسن که کفر ملت عداوت بود بحکم کراهت و تحریم هم تسکین کین معظمین و معظمین نگردیده بے حکم تحقیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لهذا باین نوع کلام

و رواه عطية و قال سعيد ابن جبير عنه هذا من قول النفر الذين رجعوا الى قومهم من الجن اخبروهم بما راوا من طاعة اصحاب النبي صلى الله عليه و سلم و اقتدائهم به في الصلوة و قال الحسن و قتادة و ابن زيد يعني لما قام عبد الله بالدعوة تلبدت الانس و الجن و تظاهروا عليه

تقوہ نمودہ حال شامیانہ بر قبر آنکہ در مائۃ مسائل نوشتہ شامیانہ وقبہ استادہ کردن بر
قبر مکروہ وممنوع کما یظہر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی می گویم عینی در شرح بخاری نوشتہ
کہ عبد اللہ بن عمر وابو سعید وابن مسیب مکروہ میداشتند ضرب فسطاط وقبہ را وعمر
رضی اللہ عنہ بہ پا کرد بر قبر زینب بنت جحش وعائشہ بر قبر برادر خود ومحمد بن حنفیہ بر قبر
ابن عباس وفاطمہ بنت حسین بن علی کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہ السلام
ابو داؤد در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر تابعین وفقہائے سبعہ مدینہ است روایت
نمودہ قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ داشتن قبور
انبیاء وکشادن برائے زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتے وقت اولٹے
پاؤں چلے ازیں ہمان قسم است محتاج سند ظاہر یہ کہ داخل بدعات سیئہ می کنند وفقہا
می نویسند استحسنہا المشایخ قولہ ہاتھ باندہ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے کہ در
فصل چہارم حدیث من سرہ ان یتمثل لہ الناس قیاما فلیتبوء مقعدہ من النار
ست ولس کہ در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویدہ و بر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنے
حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ نوشتہ ازینجا معلوم
میشود کہ مکروہ ومنہی عنہ دوست داشتن بر پائے استادن مردم است بخدمت بطریق
تکریم وتعظیم وآنچہ کہ بریں وجہ نبود مکروہ نباشد انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمہ کتاب حج فی زیارۃ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم می نویسد
ویقف کما یقف فی الصلوۃ الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشتہ ودر وقت سلام بر آنحضرت ووقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ نہد چنانچہ در حالت نماز کنند کرمانے کہ از علماء حنفیہ است

تصریح باین کرده انتہی قوله مجاور شکر مشبہ بے در مجاورت مکہ معظمہ اختلافست در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراھة المجاورة بمکة وعدمہا فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابہا الا ان یغلب علی ظنہ الوقوع فی المحظور وھذا قول ابی یوسف ومحمد وذھب
ابو حنیفة ومالک الی کراھتہا وکان ابو حنیفة یقول انہا لیس بدار ھجرۃ و در بحر
عمیق مذکور ولھذا کان عمر رضی اللہ عنہ یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرۃ
ویقول یا اھل الیمن یمنکم ویا اھل الشام شامکم ویا اھل العراق عراقکم وحسن
مجاورۃ مدینہ منورۃ باحادیث صحیحۃ وآثار صریحۃ ثابت عن ابی ھریرۃ رضی اللہ
عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتہا
احد من امتی الا کنت لہ شفیعاً یوم القیٰمة رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بہا فانی اشفع لمن یموت بہا رواہ احمد والترمذی قولہ وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیہ حدثا او آوی محدثا فعلیہ
لعنة اللہ والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیہ ان ابراھیم حرم مکة وجعلہا حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیہا ان لا یھراق فیہا دم ولا یحمل فیہا سلاح ولا یخبط فیہا شجر الا
العلف رواہ مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ ودر ترتیب
احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف ست بر رہ بیدینی زیادہ از ین چہ خواہد بود کہ تجدید
می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ وہ ہر دو رے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

۴۹

بلکہ شرکِ ایشان در امور خاصہ ببعضے بندگان بود گمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور
جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیہ
بندگان نمی پردازد و حوالۂ سائر بندگان بایشان میکند و شفاعت ایشان در باب خادمان
و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق ببعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائے یابد و بملاحظہ این امور سجدہ بسوی
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیدہ
قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند
و خلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ رابعاً بیان شناعت عبادۃ اصنام و سقوط انحا
از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برائے کسانیکہ
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا
العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ
خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی
فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا
ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاصنام وبین من هی علی صورته
وظنوها معبودات باعیانها ولذالک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی
ان الحکم والملک لله خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون
بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون
بها در تفسیر عزیزی نوشته واستعانت بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم
هیچکس از مشرکین و موحدین نگذرد واین قسم استعانت بلاکراهت جائز است یا بچیزے
است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و
عنصریه یا ارواح سایره وامثال ذلک واین نوع استعانت عین شرک است و منافی
ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد رزق و فرزند و صحت
و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
او تعالی واجب القبول گو مکروه آن جناب باشد بداند انتهی وایضا فیه و از انجمله کسانیکه
در دفع بلا و دیگر انرا میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند
و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه
و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات
او سیدانند از ادویه و عقاقیر و با دعای صلحاے بندگان او که هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر
اقسام سحر را اذکیاے امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک
و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

۵۲

کہ آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از ان گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست کہ اگر بتحقیق محض برائے اولیا است حرام ست و اگر بصورت است نہ بحقیقت بریکی ازین سہ وجہ مباح است الٰہی مراد من حاصل شود نذر تو بزار خدام الصالح رسانم یا باینطور کہ یا حضرت در جناب الٰہی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عائد بشما گردد یا بگوید الٰہی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب آن تنخواہ آن بزرگوار سازم انتہی ملخصا شاہ عبد العزیز در تحفہ نوشتہ ازین است کہ حضرت امیر و ذریۂ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیہ را وابستہ بایشان میدانند و فاتحہ و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیدہ چنانچہ با جمیع اولیاء اللہ ہمین رسوم است انتہی بالجملہ افعالیکہ درینجا شرک قرار دادہ و حکم نمودہ کہ اللہ تعالیٰ خاص نمودہ است این افعال را برائے خود در فصل چہارم کہ نام آن افعال ہم بر زبان نیاوردہ تا باثبات چہ رسد و چیزہا را کہ ذکر نمودہ و بران شواہد آوردہ سراسر تغالیط و تفریط کہ ذکر چیزے دیگر و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید کہ موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و جمہور سواد اعظم مروی باشد نہ اینکہ لفظی ذکر نمودہ معنیش مخالف جمہور تراشیدہ از مطلب محض بیگانہ بہذیان سرائیہا پرداختہ ند تعرض بتفصیل ہر ہر فعل کہ بنسبت آن حکم شرک نمودہ است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدہد از ان اعراض نمودہ شد ثانیا آنچہ مذکور شد بحکم بطلان جملہ احکام تقویۃ الایمان پے توان برد و باید دانست کہ کلام فیما بین علماء درافعالے بودہ است کہ بودن آن معصیت بدلائل شرعیہ ثابت و شارع آنرا امارۃ و علامت تکذیب گردانیدہ باشد این قرن ستیطان افعالے را حسن و استحباب آن از دلائل شرعیہ ثابت و شارع امر بدان نمودہ

ومن اضل ممن یدعو من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیامۃ وہم عن دعائہم غافلون

هم کفر و شرک قرار دادند حالا میخواهیم که تنبیه بر اصول مغالطه های کل کتاب مذکور نموده وهم
بیانش اینکه شرک را چهار قسم نموده اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا اشراک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا اشراک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پھر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لایق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرحکی تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کھول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے
ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف لتفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است
ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیب از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن از وتا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچکس را شریک نمی دانستند و چون
خدای تعالی برای کاری ابرام فرماید ہیچکس را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

قال مشائخنا من افضل المندوبات فی مناسك الفارسی وشرح المختار انها قریبة من الواجب لمن له سعة یروی الدارقطنی والبزار عنه صلی الله علیه وسلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا یوم القیمة واخرج الدارقطنی ایضا من حج وزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیوتی بالجملة اگر استقصاے این باب کردہ آید دفترے گردد ودر حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون این بحث را در رد احجبات تحجیل سانیدہ ام در یجا از تفصیل عطف عنان نمودہ آید ابن تیمیہ وغیرہ بدمذہبان براہ شدہ و رفتہ کہ کلام وتشکلاتش مردود نزد اہل سنت وبشومی این کلام آنچہ بانجام یافت در مقدمہ چیزے ذکر کردیم ودر مواہب لدنیہ نوشتہ ومن نذر الزیارة وجبت علیه کما جزم به ابن کج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم لزمته الوفاء وجها واحدا قولہ مراد مانگے دعاے زائر از جناب الہی براے خود وبراے میت در شرع آمدہ ودعا باین طور کہ الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا کن جائز ست این دو وجہ از مائة المسائل است ودعاے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقاریر صحابہ وتابعین وتبع تابعین وائمہ مسلمین وعلماء مذاہب اربعہ از متقدمین ومتاخرین تا شاہ ولی اللہ وشاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع سنتر گرگبہاے مائة واربعین آنرا بخوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبد العزیز در تفسیر فاقبرہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے براے روح ساختن ہست بنا برین ست کہ از اولیا مدفونین ودیگر مومنین انتفاع واستفادہ جاریست وآنہا را افادہ واعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو اور پریون کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور ان سے مرادیں مانگتے ہیں نقل این ہر دو فعل اصلا شرک

٥٠

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوهیت غیر الله تعالی وبے اعتقاد امثال این
افعال شرک شدن نمیتواند بلکه ماموره در شرع وارد واذا اراد عونا فلیناد اعینونی
یا عباد الله من کانت له ضرورة فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللهم انی اسئلک
واتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی هذه
لتقضی لی اللهم فشفعه فی این هردو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشته در بعض روایات لتقضی بصیغه حاضر معروف هم آمده است
پس اسناد مجازیست شاه عبد العزیز در تفسیر سورهٔ والشفق نوشته اند بعض از خواص
اولیا الله را که جارحه تکمیل وارشاد بنی نوع خود کرده اند در ینحالت تصرف در دنیا
داده واستغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد
واویسیان تحصیل کمالات باطن از آنها مینمایند وارباب حاجات حل مشکلات خود از آنها
می طلبند ومی یابند وزبان حال آنها دران وقت هم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ﴿ قوله اوراونکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب ﴿ مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاه عبد العزیز
صاحب رسالهٔ نبیه تفصیل تصریح نموده است که نذر اولیا بدو طریق است حسن وقبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران هست یا نه نظر بر اینکه این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است که مختص بخدا است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران
باشد واولی آن عرک اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلین
صبا نا گفتند شاهد آنست واگر از الفاظ مشترکه گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کرده گفته آید باکے نیست انتهی ملخصا در تقویة الایمان این همه تفصیل منسوخ وحکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالهٔ نذر مزارات اولیا
نوشته اند لفظ نذر که اینجا مستعمل می شود نه بر معنی شرعی ست چه عرف آنست

قسم دوم عزایم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسما و آیات بے شایبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بمحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوایج خود و دیگر تعلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات بلے ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است
که از مشایخ کبار و اولیا ابرار برائے حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس والواث است و اصلاح قسم ششم
تعمق است در خواص آیات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی
و اعداد وفاق مبارکه بر قراطیس مختلفه والواح متفاوة الخواص تا مطلبے از مطالب
محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمقی میبابند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است
که منجر به کفر و شرک و اعتقاد تا تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب هیچکه از مطالعه
قدرت مسبب غافل سازد می شود چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیر فخیر و ان شرا فشر آ
نتی ذا ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سواے خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه
این قدر رسائل [illegible] منع میکند از ان که غیر او برابر او تواند شد اگرچه یکی باشد

قال الله تعالی [illegible] ما لا ینفعک [illegible] فان فعلت فانک اذا من الظالمین [illegible]

چه جائی اینهم آمنو خدا ایان باز بر اعتقاد بتان هم اکتفائی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر خدا می کنند حتی که یحبونهم یعنے دوست میدارند آنها را کحب الله یعنی مانند دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشت و هر چه غیر اوست یا بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا بنا بر آنکه بکرده او تعالی وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبره و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رهابین و احبار و علما را بے ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند والذین آمنو یعنے و کسانیکه ایمان آورده اند اگرچه بعضے ازین چیزها را برای خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت او می فهمند و بنده مطیع او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنے بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة دوست میدارند و این چیزها را بقدر ظهور حیثیت محبت الہیه در آنها و باندازه حکم او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز هر خیر و کمال را مخصوص بذات الہی و فایض از جناب او فهمند و وسایط را اول سبب نمیدانند و اگر سبب میدانند بکرده او میدانند انتہی از آنچه نقل کردیم ثابت شد که نیست شرک فی العلم مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلیه اسمٰعیلیه خواه یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے و نیز ثابت شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئلہ اسمٰعیلیہ خواہ یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و ہم ثابت گردید که از افعال حتی که از سجدہ برائے غیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

اذا جاء الشرط وجواب لسوال مقدر کان سائلا سأل عن منعم عباده الاوثان وجعل من الظالمين لانه لا ظلم اعظم من الشرك في العالم ولا تدع لا تعبد من دون الله ما لا ينفعك ان اطعته ولا يضرك ان عصيته فان فعلت

وفي الوسيط فلا تدع من دون الله ما لا ينفعك ان عبدته ولا يضرك ان لم تعبده ولا تدع لا تعبد من دون الله ... في غير موضعها فان الظالمين لانفسهم اذا صنعوا العبادة ... اذا من الظالمين الضارين فعبدت غير الله فانك اذا عصيته فان فعلت

علی وحید العبادة الله سالا تدع من دون الله ما لا ينفعك ان دعوته ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين

الله ما لا ینفعك ان دعوته
ولا یضرك ان ترکت عبادته
قال الملك لیس اخرج الشیخان
عن ابن مسعود قال قال رجل
یا رسول الله ای الذنب اکبر
عند الله قال ان تدعو لله
ندا وهو خلقك مشکوة کے
باب الکبائر میں بساکہ بخاری او

و الا اعتقاد کنند پس باطل شد قول او خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق
ہین یا یون سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ
قیاسا بال ماقال فی العادۃ وہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نموده باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محول ست باین تصریحات واین فائده را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیہ از راه
راست منحرف نشوند ہرچند آنچہ مذکور شد کافی ووافی ست براے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بیننده این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعاے خود نموده باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نموده آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نموده ذکر
کرده دران فصل آیہ کریمہ وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا ھو ابتدا دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان
یبعثون آیہ سیوم ان الله عنده علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمۃ وهم عن
دعائهم غافلون آیۃ پنجم قل لا املك لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء الله منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخره را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبده
اصنام ست در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا قدرة لها علی استجابۃ دعائهم
وہمچنان ست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
است دران کلام نیست کلام در مدعیات ومخترعات اوست کہ از آیات
مذکوره ہیچ علاقہ ندارد وبالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب ست بخدا تعالی

وعادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بوداے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ما عدا اغماض نموده در تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیها می کنند از ایشان
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
است یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود و اضحیا دکه ایمان
بجمیع کتاب مقتضی تطبیق وتحقیق است باید شنید که شاه عبدالعزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاهده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن
نیز در عقل وفکر نباید تا ببداهته و استدلال دریافته شود واین غیب مختلف
می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات ونغمات
والحان شهادت وپیش عنین لذت جماع غیب است وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی
غیب است و دوزخ و بهشت شهادت ولهذا این قسم را غیب اضافی گویند وآنچه
نسبت بهمه مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام
کونیه وشرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات
او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس و اشتباه وخطا بکلی در ان اطلاع حاصل شود و احتمال خطاء واشتباه
اصلا نماند وهمین اطلاع دادن کنائی است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت
الی آخر ما قال صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل آه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

از و لیسیار بعید واقع شده زیراکه این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار مخصص بر غیب چیزے دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و واقع است الخ و هم در انتقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر علیا حظه قید اصالة است یعنے بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبرانست و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدما مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیراکه اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنے مطالعه آن لوح و نقوش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح باشد یا بے مطالعه زیراکه مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب میشود نه دیدن نقوش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر است سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا یطلع علیه ملک مقرب لا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالے علی بعض احبائه لوحة علمه و خرج ذلک عن الغیب المطلق و صار غیبا

٦٠

انما فیاو ذلک اذا تنورت الروح القدسیة وازداد نورانیتها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة و
المواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالهیة حتی یقوی النور وینبسط
فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات
ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته
التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی وبعد از ایراد آیات شروع میرود بذکر
احادیث اول از ان حدیث قالت احداهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال
دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جاے تامل است که درین حدیث صرف
حکم ترک کردن آن قول است وسبب نه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم نفرموده ونه
امر تجدید ایمان وتوبه بلکه در شغلیکه بودند ازان هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث
بیفائده است دوم از عائشه رضی من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر
عزیزی وغیره نقل کرده ایم در حدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب
بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا
بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل محتمله
المحمل که علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال
است آیات محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن
نوشته صاف وصریح موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطیبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ایئسوا ولواء
الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رضی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشره مبشره مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ماورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والاخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئیل له حالا که عدم افاده او له مدعا ایشان را
واضح گردید باز بسر اصل سخن میروم که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست گر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا وآنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحاصلش نیز معلوم گردیده که غیب
منافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است واظهار رسول مرتضی برآنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راه سے شرک ثابت ہوتا ہے که اونکو ایسا سمجها که دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی ست محض غلط ومحض بیمعنی یعنی شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خداست دیگرا را این چنین فهمیدن شرک است
حالانکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را باهمه
اشیا وامکنه نسبت واحده است وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست در تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ودیگم بنده را
اتصال مکانی وقرب جسمانی باحضرت حق متصور نیست قربیکه درانجا متصور است
بدرجه ومنزلت ورضامندی وخوشنودی ست وبس همین است مذهب اهل

گفتہ انتہی پس غیر متصور را خاص فہمیدن کار عقل نیست و در یافت نمودن ارواح
کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاہ عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشتہ کہ روح
را قرب بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است کہ ستارہائی ہفت آسمان را در ون چاہ میتوان دید انتہی و چند
عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور ست در حدیث صحیح موجود
است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمہ حیث کنتم افادہ ہمان معنی
میکند کہ اہلعلیہ شرک قرار دادہ اند در مرقاۃ بشرح حدیث نوشتہ قال القاضی
وذلک ان النفوس الزکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق البدنیۃ
عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لہا حجاب فتری الکل کالمشاہد
بنفسہا او باخبار الملک وفیہ سر یطلع علیہ من تیسر لہ ذلک ونیز آنچہ
در حدیث صحیح وارد شدہ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواہد گردید نعوذ باللہ من ہذہ
الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک واستماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را
از ہر جا کہ باشند و اطلاع بر احوال آنہا یکجا و اسماع و اعلام خدای عزوجل نہ
شرک لازم می آید نہ علم غیب خاص خدا ہیچنان در فصل سیوم کہ در رد شرک فی التصرف
وضع نمودہ ذکر کردہ دران فصل آیہ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیء وہو یجیر
ولا یجار علیہ الخ وآیہ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ وآیہ کریمہ
ویعبدون من دون اللہ ما لا یملک لہم الخ وآیہ کریمہ لا تدع من دون
اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ وآیہ کریمہ قل ادعوا الذین زعمتم من
دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات کریمات ہیچ نوع ثابت
نمیشود دعوی کہ در اول کتاب نمودہ و نہار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یوں سمجھے

قال الہامی ... عن ابن عباس قال کنت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما فقال یا غلام احفظ اللہ یحفظک احفظ اللہ تجدہ تجاہک واذا سألت فاسئل اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ الحدیث

کر ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ محمد در تصرف بالاستقلال ہست و بس اعادۂ آن عبارات بیفائدہ
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سألت فاسأل اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ و خود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن این حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلھا لم یبال اللہ بای واد اھلکہ ومن توکل علی اللہ کفاہ
الشعب این حدیث بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و ضد
شرک ست آیا شرک مقابل توکل ہست حدیث سیوم لیسأل احدکم حاجتہ کلھا حتی
یسألہ ملحا وحتی یسأل شسع نعلہ اذا انقطع باسجوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد و حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم و خص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا و لا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب جرأتے نمود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا و لا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود میں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ با لفظ حدیث پر ظاہر ہست و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ ہست کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوّل من اشفع من امتی اھل
بیتی ثم بنو ھاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

قال کنت ابیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاتیتہ بوضوءہ وحاجتہ فقال لی سل فقلت اسالک مرافقتک فی الجنۃ قال او غیر ذالک قلت ہو ذاک قال فاعنی علی نفسک بکثرۃ السجود رواہ مسلم

مسلم از حضرت عباسؓ مرویست قال قلت یا رسول اللہ ھل اغنیت عن عمک فانہ یحوطک ویغضب لک قال نعم ھو فی ضحضاح من نار ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار ببینید کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بکار آن قریب ہم خواہد آمد کہ ایمان نہ آوردہ بکار آمدن اہل بیت نبوی نہ چنانست کہ محل خفا باشد یک یک علاقہ با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیرہ کتب حدیث از ابوبکرؓ مرویست معرفۃ آل محمد براءۃ من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایۃ لآل محمد امان من العذاب این فرقہ را ازان ولت غلطی ولغت علیا محرومی است وہمین است منشا این ہمہ ہذیانات و دیگر امریست کہ خرافت بیان صاحب تقویۃ الایمان ازان ظاہر وعیان است وآن اینکہ در آیہ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیٔ وھو یجیر ولا یجار علیہ ان کنتم تعلمون سیقولون للہ قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمہ نمودہ تصرف وازہمان آیہ کریمہ صاف وصریح ثابت کہ مشرکان برائے بتان خود ثابت نمیکردند بلکہ خاص میکردند باللہ پس این قسم شرک مخترعہ جدیدہ یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است کہ در مشرکین یافتہ نشد سندا افادہ نقیض مدعامی کند وتنبہ لنصیب نیست اگر ختم الہی نیست چیست عبارت ایمقام آنچنان مختلست کہ ما نا بکلام عقلا نیست

فصل چہارم در شرک فی العبادۃ ذکر کردہ اول آیہ لقد ارسلنا نوحا الی قومہ انی لکم منہ نذیر مبین الا تعبدوا الا اللہ انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیۂ دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا للہ الذی خلقھن ان کنتم ایاہ تعبدون آیۂ سیوم وان المساجد للہ فلا تدعوا مع اللہ احدا وانہ لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا آیۂ چہارم واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا الخ آیۂ پنجم او فسقا

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار الآیة ازین آیات دعاوی که در اول باب نمود و اصلا ثابت نیست کما
بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده
من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق
قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من
ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا مذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی
الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش
هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات واحادیث را که بعضی
ازان از دعاوی محض بیگانه و بعضے محتمل و مجمل که بیان آن بجائے دیگر موجود
خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کاربند
گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی
المرأة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث
ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من یتزوج المرأة مثلا
مخارقا غیر مبارک ویتعب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امراة ان
یریح نفسه بترک تزوجها وان کانت جمیلة او ذات مال و هم دران کتاب
است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد
الملیة لا تدفعها مالم یکن فیه شرک لاسیما اذا کان من القرآن او
السنة او مما یشبههما من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر
الالمام بنفس العاین وصدمة تحصل من المامها بالمعین وکذا نظرة
الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمایم والتولة محمول علی ما فیه

شرك او انهماك في التسبب بحيث يغفل عن البارى جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتهما ان الامر اذا قضى به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد معتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يقصد اليها بالذات ومنها الوقايع الجويه
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تخصص بصورة دون صورة
باسباب فلكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واشارة ووساوس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنفى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا انه اذا انعقد اتمه الله من غير ان تخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والهامة تنفتح باب الشرك غالبا وكذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه
الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او مرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ عمن اتى كاهنا ثم

لما سُئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل فى العنان فتذكر الامر قد
قضى فى السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون
معها مأة كذبة يعنى ان الامر اذا تقرر فى الملاء الاعلى يترشح سنا رشحات
على الملائكة السافلة التى استعدت للالهام فربما اخذ منهم لبعض اذكياء
الجن ثم تيلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تشكن ان
النهى ليس معتمدا على عدمها فى الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير و منافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتى بالنهى عن الاشتغال به لا لنفى الحقيقة البتة وانما توارثنا السلف
الصالح ترك الاشتغال به و ذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بما
يتمسك فى دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس و رطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب فى محل ظهرت
قوته فى الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن
بشئ يرجع الى طبيعتها وان خفى ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية
ونحوها لمعنى فى مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض
اثر ما نوع هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

مع الطبیعۃ و ذلک مثل قوۃ نفسانیۃ فی الجنین من قبل امہ و ابیہ والموالید بالنسبۃ
الی السموات والارضین کالجنین بالنسبۃ الی امہ وابیہ فتلک القوۃ تمیا العالم
بفیضان صورۃ حیوانیۃ ثم انسانیۃ وبحلول تلک القوی بحسب الاتصالات
الفلکیۃ انواع ولکل نوع خواص فامعن قوم فی ھذا العلم فحصل لھم علم النجوم
ویتعرفون بھا الوقائع الآتیۃ غیر ان القضاء اذا انعقد علی خلافہ جعل قوۃ
الکواکب متصورۃ بصورۃ اخری قریبۃ من تلک الصورۃ واتم اللّٰہ قضائہ من
غیر ان یخرم نظام الکواکب فی خواصھا ویعبر عن ھذہ النکتۃ بان الکواکب
خواصھا بجری عادۃ اللّٰہ لا باللزوم العقلی ویشبہ بالامارات والعلامات
ولکن الناس جمیعا توغلوا فی ھذا العلم توغلا شدیدا حتی صار مظنۃ لکفر
اللّٰہ وعدم الایمان فعسی ان لا یقول صاحب توغل ھذا العلم مطرنا بفضل
اللّٰہ ورحمتہ من صمیم قلبہ بل یقول مطرنا بنوء کذا او کذا فیکون ذلک صادا
عن تحقق بالایمان الذی ھو الاصل فی النجاۃ واما النجوم فانہ لا یضر جہلہ
اذ اللّٰہ مدبر للعالم علی حسب حکمتہ علم احد او لم یعلم فلذلک وجب
فی الملۃ ان یخمل ذکرہ وینہی من تعلمہ ویجہر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبۃ من السحر زاد ما زاد ومثل ذلک مثل التوریت والانجیل
شدد النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلم علی من اراد ان ینظر فیھما لکونھما محرفۃ
ومظنۃ لعدم الانقیاد للقرآن العظیم ولذلک نہوا عنہ خفاجی در شرح
شفا نوشتہ لا تقولن احد کم ما شاء اللّٰہ وشاء فلان وھذا النہی تنزیہی
لرعایۃ الادب بترک العطف بالواو الموہمۃ للتساوی و در شرح حدیث
بئس خطیب القوم انت نوشتہ امر النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلم الخطیب بالافراد
لئلا یوہم کلامہ التسویۃ والمخاطب الوفد الذی قرب عہدہ بالاسلام

الباطل معروف بر سالہ ذبائحیہ تمام شد الحمد للّٰہ وحدہ تعالی

واٰخر دعوانا ان الحمد للّٰہ رب العالمین والحمد للّٰہ رب العالمین

سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للّٰہ رب العالمین

اللھم انا نتوسل الیک بنبیک وحبیبک محمد نبی الرحمۃ رسول اللّٰہ انا نتوجہ بہ الیک فی حاجاتنا فاشفع لنا وفی نبینا حاجتنا عند ربک اللھم شفعہ فینا بجاہہ عندک وبحبیبک وعلی آلہ واصحابہ اجمعین آمین آمین

مولانا محمد رحمۃ للعالمین صلی اللّٰہ علیہ وسلم ارحمنا یا ارحم الراحمین

ومثله قوله لا تقولوا ما شاء الله وشئت او لا تر فهم منه التسوية فيختص بمن كان حاله كذالك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذى علم فيه النبى صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهى ملخصا خود در همان تقوية الايمان در حديث السيد هو الله نوشته که لفظ سيد دو معنى دارد يکى آنکه خود مالک و مختار بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باينمعنى سوائے خدا تعالى ديگر را سيد گفتن روا نيست دوم آنکه از ديگران امتيازے داشته باشد باين معنى ديگران را گفتن درست است و باينمعنى پيغمبر صلى الله عليه وسلم را سيد عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهى ملخصا هرچند اين قاعده خاص برائے تصحيح اطلاق سيد صاحب بر سيد احمد بر زبان جارى گرديده مگر تمام مباحث شما را از بيخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد اراده معنى از معانى حکم متبدل ميشود پس بچه سبب اين قاعده مخصوص شد بسيد و در عبد جارى نگرديده و حکم قطعى بشرک نافذ گرديده عبد الرسول و غلام نبى و نبى بخش چگونه مطلقا شرک گرديد موافق حق و مطابق آنچه درينمقام بے اختيار از زبانش برآمده همين است که موقوف است بر ارادهٔ معنى عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم وارد منيد هم نيست اگر نگويند که لفظ عبد در محاوره بمعنے ديگر نيامده محض غلط است عبد الرحيم و عبد الدينار و عبد العصا در احاديث موجود است بالجمله ازين بيان او اکثر مموهات او باطل ميگردد تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابلهٔ اصول نجديه [illegible] بجواز داده اند شيخ محمد عابد اسدى انصارى که از عمده علماء حرمين بوده [illegible] نجديه [illegible] هر که در زمان صحبت آن مرحوم يافته بسعادت تلمذ و اجازت او [illegible] و [illegible] ساخته [illegible] مسائل در رسائل شيخ مرحوم الحاق هم ميکنند رساله در [illegible] [illegible] مسند [illegible] سان [illegible] دوست اين شعبه [illegible] الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الہی در جلوه گر شده صید دلہا بجاذبہ محبت میکند و ہزاران ہزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار از پی توقع منفعت و استفاده کمالے از دور دست بجاذبہ کمند او دویده
می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال او یند این مرتبه ازان
مراتب است که ہیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای
امت را شمهٔ ازان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلائق و محبوب دلہا گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواهب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مہیمن و عزیز و
حق و خبیر و عظیم و شکور و شہید و نور و امثال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرموده است اتصاف آنحضرت بدیگر اسماهم در حدیث صحیح وارد است مثل اول
و آخر و ظاہر و باطن و غیرہا حالا بیان میکنم سر تغلیط و باده افراط و تفریط سالکہ باعث
گردیده برین ہذیان سرائیہا و آن خطاست در معنی لفظ اله و شرک باید دانست که
لفظ اله بمعنی معبود است و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود و واجب
لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مأتة المسائل و در تفسیر رحمانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فهو وان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذالك لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق و ہم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد
لغیره و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوہیة خواه
در الوہیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوہیة بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مائة مسائل که تردید نموده در الوہیت و استحقاق عبادت و گفته

غیر مغفور کر سزاے آن محدود قرار دادہ اند نہ خود تصریح نمودند کہ چیست و نہ عند التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سوای اقسام اربعہ یعنی شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این اقسام اقسام شرک غیر مغفور کر سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید و نقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل و مولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی بادشاہ علی مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجحوج شدہ بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الٰہ یعنی معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند و گفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا لشیء عجاب و انطلق الملاء منھم ان امشوا و اصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد نمی کردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب ازان چہ معنے دارد و از شنیدن آیہ کریمہ و الٰھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس الٰہ واحد و ان محمدا یقول الٰھکم الٰہ واحد فلیاتنا بایۃ ان کان من الصادقین و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند و ہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و دانستن شان بتان را برابر خدا در الوہیت یعنی معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پراند این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

۷۲

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچہ چیزے ازان گذشت و منافی
فسا و چند امور اندیکی اینکہ باوجود دعوی توحید معنی کلمہ توحید نمیدانند ہمین کہ معنی
کلمہ بیان کنند مذہب شان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچہ
مذہب مشرکان از کلمہ توحید رد میگردد ہمچنان مذہب این گروہ شیطان چہ مشرکان
معتقد الوہیت بتان سوای خدا بودہ اند کہ از کلمہ توحید بسبب نفی الوہیت ہمہ سوای
یکی مذہب مشرکان رد گردید و نجدیان میگویند کہ مشرکان معتقد الوہیت بتان
نبودہ اند پس کلمہ توحید کہ رد مذہب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان ہم
میکند لفظ الہ را در تمام تقویۃ الایمان بمعنے شرعی ترجمہ نہ نمودہ جا ہیچ جای ہیچ
نوشتہ داد در آیہ وما امروا الا لیعبدوا الھا واحدا لا الہ الا ھو سبحانہ
عمایشرکون الہ را بمعنے مالک ترجمہ نمودہ و در حدیث قدسی اعلموا انہ لا الہ
غیری بلفظ حاکم ترجمہ نمودہ ہمین طور بیران پریشان لفظ حق جای برزبان نیاوردہ
کہ نجدیت برہم میشد دوم اینکہ در آیاتیکہ افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور نجدیان عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچہ در ذیل
آیہ والذین اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدھم الا لیقربونا الی اللہ
زلفا نوشتہ اس آیہ سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے او جھوٹا
او راللہ کا ناشکر معنی آیہ اینکہ آنانیکہ گرفتند غیر خدا را اولیا وگفتند کہ عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برای اینکہ نزدیک کردانند ما را سوی خدا تحقیق اللہ حکم
خواہد کرد درمیان شان در چیزیکہ اختلاف میکنند در ان تحقیق اللہ ہدایت
نمیکند کسیرا کہ دروغگو و ناشکر است از آیہ کریمہ برہر ذی شعور ظاہر کہ تکفیر بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برای نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق بہ نعبد

معاش و معاد شما را اصلاح کند انتهی و من الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل ظاهر و شعع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود االه مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
الهتنا خیر ام هو فاضربوا لک الاحد لا سیوم آنکه فی الآیة اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص
بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرائع ثابت مشرکین
بنیان آن امور را از راه غلط فهمی آن اشخاص را الٰه اعتقاد نمودند و در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرائع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة البالغة نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
حملوا الالفاظ المستعملة المتشابهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة
التی اثبتهما الله تعالی فی قاطبة الشرائع لخواص البشر علی غیر محلهما
وکما حملوا اصدور خرق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتسخیر
الاقتضیان الی هذا الذی یری فیه والحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول التدبیر الالٰهی علی وجه ولیس من

اعمال اعتبارے ندارد یعنی ادا کنند و این اعمال بے اعتقاد و اقرار موحدیت
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ
و طواف و نذور و قرابین وغیرہ از فروع دعوا رض کہ بای ہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الہ اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راہ غلط فہمی یعنے اللہ تعالی را بر خود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
با این صفت اللہ را شرکا او قرار دادند عزی برائے عزت دادن و ود برائے
دوستی گرداندن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود کہ خاص را عام نمودند یعنے صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند و نجدیہ ہم از راہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنے تصرف انبیا و اولیا را
کہ عام است و منشا بہ تصرف خدا و تاثیر قدسی یعنے با سباب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس کہ اینچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنے
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب است بر شاہد ہمچنانکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این فرقہ شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ دران یافتند دون را باین معنی تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

۵۷

فیصلہ از ہند کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا لا تدع مع اللہ الہا آخر فتکون من المعذبین ولا تقولوا ثلثة لا تتخذوا الہین اثنین ام لہم الہ غیر اللہ سبحان اللہ عما یشرکون

الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا الشیئ یراد الحاصل
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت کہ شرعاً معتبر در توحید وشرک ہمان صفت الوہیت ہست
وبس کہ آن صفت در غیر ذات واحد حق ہیچ یافتہ نمیشود نہ بالذات ونہ بعطائی
او تعالی شانہ نہ کامل ونہ ناقص وبہمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیدہ کہ مستلزم
تعمیم صفت خاص ہست بخلاف سائر صفات وافعال او تعالی کہ مخلوقات خود را
ہم علی تفاوت المراتب دران چیزہا شرکت عطا فرمودہ است فجعلنا ہ سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی ہو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلہا تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء اللہ لا
یکلف اللہ نفسا الا وسعہا ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیہ ثبوتیہ
کہ عبارت است از حیات وعلم وسمع وبصر وکلام ومشیت وقدرت وارادہ
واضح وشرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد وہمچنان در صفات
اضافیہ وافعال کہ ناشی از صفات ذاتیہ اند ومتعلق بآن مثل تصرف بقدرت
وغیب دانی بعلم وامثال ذلک چرا کہ این چیزہا بمخلوق ہم عطا گردیدہ وصفت
منشا شرک اصلا ومطلقا قابل عطا نیست در این صفات وافعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی وافعال خاص او تعالی یعنی چنانکہ خدا تعالی را ست یعنی حیاتیکہ خدای
تعالی راست آنچنان حیات وقدرتیکہ خدا تعالی را ست آنچنان قدرت وعلم وسمع
وبصر آنچنانکہ خدا تعالی راست وتصرف آنچنان کہ خدا تعالی راست برای دیگری
ثابت کردن ہم مدار شرک شدن نمیتواند چہ بنص قرآن وسنت ثابت کہ مشرکین
اصنام ہم در این چنین اعتقاد نداشتند ومشرک بودند پس ثابت شد کہ شرک
شرعی باعتبار صفات وافعال نیست بلکہ مدار او بر امریست غیر آنہا وآن صفت
الوہیت است کہ از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیہ ہم

نحام رسیجی و نیز فصل که برائے این قسم عقد نمودند ذکر نمودند دران آیات و احادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل و این بحث دیگر ست کلام در
شرک ست و نیست دران آیات و احادیث که این صفت معتبر ست در شرک و
نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خداست و بس پس هر که غیب خاصه خدا را
برائے مخلوقے ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع ست نه آنکه شرک گردد
به هر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت است شیطان ست که یک لفظ از
یجا گرفته هیچ خیال اطراف و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها
میکنند بخیال آن درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب ست بخدای عزوجل و در آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک بودی اظهار دیگرے بر وا امکان
نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق ست و غیب عطا کرده غیب اضافی ست غیب که خاص بخدای عزوجل
ست غیب مطلق ست یعنے آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب ست نه غیب اضافے
یعنے آنچه غائب ست از ملک و شاهد ست نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سائر آنچه متعلق ست بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکه بر تمام عالم نیز ازین غیب مطلق نیست بلکه بلحاوی در تفسیر و دیگران هم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخداست نیست
و به اخبار صحیحه برائے حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول
می بینید در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء و الاولیاء حاضرة و ناظرة صار مشرکا

رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن

٧٧

مراد صحیح از و شان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در شرک فی العلم
و همچنان از جمله افعال خدای عزوجل تصرف را مدار شرک قرار داد و وسواسے آنچه در
روان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید رد شرک است
و در هیچ جا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن است بینید هیچ جا هم این لفظ در
آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک نجدی
و همچنان در قسمین باقیین برا افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده
و موهما تری واصل مسئله افعال را باید باید داشت که مجال کثیره کار خواهد آمد
و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده یعنے آن افعال
را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگرے
باعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر
ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضے صفات و
افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص
حکم بخدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنے خاص مرا حاکم بگوئید و دیگرے را
مگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر نمیباشد و مثل ایاک نستعین
خصوصیت استعانت بالله تعالی از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنے خاص
از من [illegible] مدد کنید و از دیگرے مکنید که خصوصیت طلب بے منع از غیر نمیباشد انتهی
ترجمة المقدمة عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت
را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه
صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح
و [illegible] وی را اعتبار نمیکنند یعنے هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام
و کفر است نیک باشد یا بد بعضے ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علمائے مصری گفته

حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها بالخیر فهو بدعة ضلالة

۷۱

او اوسطها او آخرها ورد ايضاً من سن في الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما احدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها
الخير انتهى خلاصة ليكه در رد بدعت نجديه در اينجا نقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عند
سمعهم وسماع آبائهم لهفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ الامام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف
النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد التحريم فهي محرمة او الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك واجب لان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على القدر المتعين ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية دينناا والمراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر بعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم نذر ذلك او بالاخلال بشرط او ركنه عبادة كان او عقدا فلا ينقل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه

٨١

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها والتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثمه استحياه كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه لحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم ياخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والافهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشر يعتز
تخلل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لادواء لها ولاخلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في ثلاثة الازمنة القريبة

من زمن من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم وحررت واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا وحكما حكما فقل ان يوجد لهم حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يتخرج احكامها عليها فلم يجز

٨٢

تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشرط او كلوها الى فهمها من قواعدهم فقلت الثقة بخلو ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يجز التقليد حينئذ واما الاصوليون فانهم وجدوا ثابت الاحكام بالعلماء في الامر المختص ذكروا في بعض النصوص لفظ ولم يثبت على انه شوالا فيهم حكمه وبعضهم يتبع لزمانه فلم على الامر كما ترى ومنه ما يتعلق بالامر والامر امر سابق على بيان المنصوص على هذا والخاص والعام وما دلالة خاص والخاص العام

انتهى

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالته ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رضه في التراويح
نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقايق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

٨٢

اس بعد ذکر نمودہ عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم
کہ مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعہ کثیر ائمہ اعلام و ہداۃ اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیہ و ابو شامہ شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظفر بک و ابن فضل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرہونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظہیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و صدر الدین بن عمر و غیرہم کہ ہر یک از ان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کردہ اند حسن آن بدلائل تفصیلی و کسیکہ
کلام کردہ در ان کلامش رد نمودند و این ما جرا بتفصیل در رد انحا قیات بیان
نمودہ ایم و در ینجا بخوف تطویل اعادہ نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشتہ و بعد
ذلک فنقول قد ثبت بما مر ان البدعۃ انما ھی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعۃ و ان البدعۃ منقسمۃ الی حسنۃ وقبیحۃ
فمنها واجبۃ ومنها محرمۃ ومنها مندوبۃ ومنها مکروھۃ ومنها مباحۃ
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنۃ او الاجماع او الاثر
فھی ضلالۃ مردود وان لم یخالفها فلیس بمردود وما کان منها خیرا فھی بدعۃ محمودۃ
وان البدعۃ الحسنۃ متفق علی ندبها فما اخترع مبتدعۃ زماننا من اطلاق البدعۃ
الضالۃ علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحۃ فمنشاء الجھل
والاعجاب بالرائ والاجتراء علی اللہ ورسولہ شاہ عبد العزیز در فتوے جواز
عرس نوشتہ اند دوم آنکہ بہیئۃ اجتماعیہ مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ
کنند و فاتحہ بر شیرینی یا طعام نمودہ تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و خلفائے راشدین نبود اگر کسے باین طور بکند

الداخل لم یکن من عادة العرب بل کانت الصحابة لایقومون لرسول الله صلی
الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواه انس رضی الله عنه ولکن اذا لم
یثبت فیه نهی عام فلا نری فیه باسا فی البلاد التی جرت بها العادة فیها
باکرام الداخل بالقیام فان القصد منه الاحترام والاکرام وتطیب القلب
به وکذلک سائر انواع المساعدة اذا قصد بها تطیبة القلب واصطلح علیها
جماعة فلا باس بمساعدتهم علیها بل الاحسن المساعدة الا فی ما ورد
فیه نهی لا یقبل التاویل عقیده سیوم فعل مباح بلکه حسن وسائر امور خیر
از مداومت وملازمت وتخصیص زمانی ومکانی حرام وکفر میگردد و این مدعا را
به بیانات گوناگون وهذیانات بوقلمون جلوه نمایش میدهند که در رد سحاقیات
ازاله همه شبهات نموده ایم درینجا مختصرا چیزے ذکر میکنیم در صحیح مسلم از عائشه
صدیقه رض مرویست احب الاعمال الی الله ادومها وان قل و در صحیح بخاری از
مسروق مرویست ای الاعمال احب الی الله قالت الدائم و هم در صحیحین
از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا عبد الله لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل و در
صحیح مسلم از عمر رض مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام
عن حزبه او شیئ منه فقرأه ما بین صلوة الفجر والظهر کتب له کانما قرءه
من اللیل و در حصن حصین نوشته وینبغی من کان له ورد فی وقت من لیل
او نهار او عقب صلوة او غیر ذلک ففاته ان یتدارکه ویاتی به اذا امکنه
ولا یهمله لیعتاد الملازمة ولا یتساهل فی قضائه صاحب لمعه در رد قول کسیکه
نجدیه الفعل المباح بتقیید الزمان والمکان وغیرهما یصیر حراما وکذا بل
الفعل المندوب الحسن ایضا شد نوشته ذلک بهتان وکذب وافتراء علی

فی صحیح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول اللہ صلعم المدینۃ فوجد
الیہود یصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلک وقالوا ھذا الیوم الذی
اظہر اللہ فیہ موسی علیہ السلام و بنی اسرائیل علی فرعون فنحن نصومہ
تعظیما لہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم نحن اولی بموسی منکم فامر بصومہ
وعن ابی موسی قال کان اھل خیبر یصومون صوم عاشورا و یتخذونہ عیدا
ویلبسون نسائھم فیہ حلیھم و شارتھم فقال رسول اللہ صلعم
فصوموہ انتم و منھا استدلالھم بحدیث مدح رسول اللہ صلعم
بلالا و سمعہ خشف نعلیہ بین یدیہ فی الجنۃ علی صلوتہ رکعتین بعد
کل وضوء مع انہ لم یاخذہ عنہ صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوۃ والحدیث فی صحیح مسلم و منھا استدلالھم بالسوال
عن تخصیص الصوم بالاثنین عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واجازتہ
صلعم ببیان شرفہ بولادتہ والانزال علیہ فیہ والحدیث فی صحیح
مسلم عن ابی قتادۃ قال النووی فی شرحہ و فی الحدیث دلیل علی
ان الزمان ایضا یشرف بما یقع فیہ کالمکان و منھا حکمھم باباحۃ
تقیید المصافحۃ بعد العصر والصبح لمن یکون معہ فی الصلوۃ و منھا حکمھم
بان کونہ خصصہما ببعض الاحوال و فرط فی اکثرھا لا یخرج ذلک عن
کونہا مشروعۃ و منھا حکمھم بان البدع الحسنۃ متفق علی جواز فعلہا
والاستحباب بھا و رجاء الثواب لمن حسنت نیتہ فیھا و منھا اتفاقھم علی
تملیح تخصیص یوم مولدہ صلعم فی کل سنۃ بالبر والاحسان والرد علی
من تکلم فیہ و ماھو الا شاذ ندر و منھا نذر رجل علی عھد رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم النحر ببوانۃ و قولہ صلعم اوف بنذرک

النخع ای کون النحر لطواغیتھم و بعدہ رفع حجۃ کان من فعل المشرکین النخع بوجب الذی ... النووی و منھا ان تعیین المطعم والقصد فی تقیید ان لا تقرب الصیام الا خمد و منھا انذر لیبد الصحابۃ والحدیث فی سنن ابی داؤد

دخول الحسن ای کون الاصنام و اللہ فی نہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کما ھو مذھب جماعۃ و سنحن بعض الائمۃ من الصحابۃ والتابعین و تبع التابعین ولم یجزم بنفی التفضیل بالزمان مع انہ تفضیل

المتبرکین و من حکم بکراھۃ فالمعارض الادلۃ و غیرہ لا لنفس التفضیل فقد علم بطلان ما قال البتابع المجاب من ان الفعل المباح بتقیید الزمان والمکان یصیر بدعۃ الفعل المندوب حرام ما یکون ایضا بل

[illegible]

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا بظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته و در حق کیچره که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن از الصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق دهلوی است
در وصیت نامه خود نوشته است تقیدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقروات بفاتحه هے و نیاز ها بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و برین
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
و غیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات ست
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این و ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات
انتهی کلامه و فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره انیست که در هنگام بر آمدن آبله اطفال که آنرا چیچک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
آن سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن دو نیم پاؤ برنج با شکر و خیرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخورد و دهند و آن مستحق بحضور فارسی

المصاب بالعين من خلف عسبة واحدة فبرع باذن الله تعالى ومؤب
بعض ازین عبارت نوشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله ومعرفته
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه وقال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد عضده تد
التجربة وصدقته المعاينة ومتفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا
سبيله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رضه راى صبيا مليحا فقال دسموا نونته لئلا يصيبه العين
اعتقاد چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هر چه از شارع منقول
نیست حرام است دانست لیکن در کتب فقه و اصول ایں آنکه بغز کلام رسند بمحض
بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیا ئیکه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بلا ثبت شارع و چیزیکه علت حسن و
قبح آن بعقل معلوم نباشد نزد معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزلهٔ بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزلهٔ بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه از ان منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و تحقیقیکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که
مذهب بعض است نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحة معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی اخذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

آن اباحۃ اصلیہ شرعیہ است ونیست دران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ماعدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فہی لایکون الابعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی نفسہ مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لاتکون الافی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکم بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیہا
حکم بالتخییر فہی لاتکون الابعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانہم یقولون بالاباحۃ
وغیرہا من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانہم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن نتکلم ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافہم قامر زاجان در حاشیہ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لایدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد ومایننتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحتہ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی
فعلہ وترکہ او حکم الشرع بذلک والتحقیق ان مالایدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

بحکم الشارع بالتخییر بینہما ... قال ابن عباس کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت عنہ فہو عفو

البخاری ... ولیکن ابن عباس خواند کتاب ... آن ...

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوہا وحرم حرمات فلا تنتہکوہا وحد حدودا فلا تعتدوہا وسکت عن اشیاء ... فلا تبحثوا عنہا

الاصل فی الاشیاء الاباحۃ

در تفسیر مدارک تحت آیۃ قل لا اجد فیما اوحی الی محرما

فصول البدائع للشمس ان الترك بمعنى عدم الفعل لا يصح طلبه اما لانه غير مقدور واما لانه لو كان مطلوبا يترتب عليه الثواب فيكون كل مكلف مثاب باعتبار عدم فعل المنهيات التي لا تحصى ولا قائل به والمطلوب الفعل كما كان او عنى انه منهي وصرح الاصوليون بان الترك في ترك المنهي عنه ايضا ليس بمعنى عدم الفعل لانه لا يصح اشتغال ذمة العبد كما في التحرير وغيره بل الكف وهو ان يدعو النفس اليه فادرا على فعله فيكف نفسه خوفا من ربه

می نویسد و فیہ تنبیه على ان التحريم انما يثبت بوحی الله وشرعه لا بهوى النفس

وکتب فقه که ازین حکم مالامال اند در شرح وقایه در شرح قول ماتن ما ليس بحدث

ليس بنجس می نویسد لا حکم بجز منه المسفوح بقى غير المسفوح على اصله وهى الحل و

يلزم منها الطهارة و در هدایه در فصل جدا نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنائم

فبقى اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل و ششم نوشته

امریکه منقول از آنحضرت صلعم و صحابه رض نباشد غیر مشروع است چنانچه صاحب

هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رض دلیل گرفته است منها فى كتاب

الصلوة فى فصل الاوقات التى تكره فيها الصلوة قال يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر

باكثر من ركعتى الفجر لانه عليه السلام لم يزد عليهما مع حرصه على الصلوة

ومنها ما قال فى باب العيد لا يتنفل فى المصلى قبل العيد لانه عليه السلام

لم يفعل مع حرصه على الصلوة و مدعاے صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه

ندارد وجه عدم نقل چیزے دیگر و نقل عدم چیزے دیگر عینى در حاشیه هدایه می نویسد

هذا مبنى على معرفة الحديث الذى فيه عدم زيادة النبى عليه السلام على

ركعتى الفجر ولذا قال الاكمل ان الترك مع حرصه عليه السلام على احراز

فضيلته التنفل دليل الكراهة و این بحث در تصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم

من شاء فليرجع اليه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریه است مصرى در شرح

مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنفیه و شافعیه نوشته

اما انكار الملاحدة الظاهرية واستدلالهم بان المتابعة كما يجب فى الفعل

مطلقا يجب فى الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعله رسول الله صلى الله عليه

وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله فى الحجة من غير تفاوت باتفاق الامة

فمن جهلهم باصول الدين فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فى

یریوید المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح ہم و ر ان بحث میگوید الاصل فی الاشیاء الاباحة وانچہ بادکرنشانیست در امر ہم تفصیلی وارد شاہ ولی اللہ در حجة البالغة نوشتہ ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی قسمین احدھما ما سبیلہ سبیل تبلیغ الرسالة منہ قولہ تعالی ما اتاکم الرسول فخذوہ وما نہاکم عنہ فانتہوا وثانیھا ما لیس من باب تبلیغ الرسالة ومنہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا بہ اذا امرتکم بشیء من رائی فانما انا بشر وقولہ صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت ظنا ولا تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن اللہ شیئا فخذوا بہ فانی لم اکذب علی اللہ فمنہ الطب ومنہ باب قولہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بالادھم الاقرح ومستندہ التجربة ومنہ ما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی سبیل العادة دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنہ ما ذکرہ کما کان یذکر قومہ کحدیث ام زرع ومنہ ما قصد بہ مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة لجمیع الامة ومنہ حکم وقضاء خاص انیست تلخیص عبارت حجة البالغہ وہم دران کتاب نوشتہ من اسباب التحریف التعمق وحقیقتہ ان یامر الشارع بامر وینہی عن شیء فیسمعہ من امتہ فیفہمہ حسب ما یلیق بذھنہ فیعدی الحکم الی ما یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوہ او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء ومظانہ ودواعیہ وکلما اشتبہ علیہ الامر لتعارض الروایات التزم الاشد ویجعلہ واجبا ویحمل کل ما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی العبادة والحق انہ فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر والنہی اشتملا ھذہ الامور فیجہر بان اللہ تعالی امر بکذا ونہی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن فساد ھذہ المقالة وبین انہ تحریف عقیدہ تحکیم تشبہ مطلقا مستلزم مساوات است و بر ین عقیدہ فروع کثیرہ در بارہ تکفیر تخریج نمودہ اند و

الی شیئ من احوالہم انتہی وھذا کلہ فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ
بہم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم جلیسہم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری
در شرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واہل البدعۃ المنکرۃ
فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من
الافعال اہل السنۃ او من افعال الکفرۃ واہل البدعۃ فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزانۃ الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ
ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور است صفا و مروہ را از شعائر اللہ
بودن محض ببرکت صبر حضرت ہاجرہ حاصل گشتہ کہ معیت خاصہ حضرت جل وعلا
درمیان ہمین دو کوہ باشکوہ درحق ایشان جلوہ گر شد وحل مشکل ایشان فرمود
واین دو کوہ باصفا بسبب آنکہ جاہلان مکہ اساف و نائلہ را بر انہا نہادہ پرستش
میکردند از شعائر اللہ بودن معزول و ساقط گشتہ واگر یہود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم میکنید وطواف آن مکانات
می نمائید و مشابہت با کفار وبت پرستان بر خود گوارا میکنید واین مخالف جمیع
ملتہا و ادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نہ شوید زیراکہ معاملہ
با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمرہ است نہ تعظیم بتان و حج و عمرہ
بلا شبہ امر نیک است وبجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی وہر کہ
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا
تعالے قدر دان است عمل اورا رائیگان نمیکند گو بظاہر مشابہت با کفار پیدا
شدہ باشد مانند روزہ روز عاشورا زیراکہ او تعالی علیم یعنی دانا است

رد اصول پے قرآن بر دیدن بر دو فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً هم بر بیان آمدند وحال مابقی هم از آنچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور نمود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده ومبتدعات کاسده گویا که ما به الامتیاز این طائفه از اهل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا واولیا که شرک دانند ودلیل شان آیه ایاك نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر میدهد واحادیث باب صبر وتوکل و بالفضله تعالے این بحث را در رد التحقیات بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در بنجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهین وتحقیر معززین حضرت ارحم الراحمین است ما درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل می کنم گویا مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که مؤید ومعین مدعا ومبین موضع ضلال وغوایت آن اشقیاست مقوله اوّل در تفسیر عزیزی در دیباچه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برای ایضاح معانی سورة فاتحة الکتاب ودو سیپاره آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰة خمسه وجمعه وجماعات ومحافل ارواح مقدسه انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سوره الشریف مینما یند انتهی لفظ محافل ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنے آن از قرن شیطان باید پرسید مقوله دوم در تفسیر ایاك نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد وآنچه تعلق بچشم دارد دیدن مشاهده متبرکه مثل کعبه شریفه وقرآن مجید ودیدن بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شهدا وصالحین که جان خود را در راه او باخته اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور شهدا وصالحین عبادت خداست مقوله سیوم اما عبادت قلب پس محبت است بمحبوبان او وبغض داشتن به مبغوضان او مقوله چهارم ایاك نستعین

چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا
چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو
چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از بادشاه یاری میجوئی لهذا
بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند ازان که هر روز و شب پنج نوبت
در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر
التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه
اسباب و حکمت او تعالی دران نمود و بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت
بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لا غیر انتهی بقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر
تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در
جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است
مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست
که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت
آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت
من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند
باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم
و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی ملخصا بقوله ششم در بیان افراط و تفریط
استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پردهٔ صور و تماثیل و قبور
و تعزیها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

پس معلوم شد که راه راست
را این چار فرقه است در وقت
مناجات با پروردگار بنده را
می باید که این هر چهار فرقه
را ملحوظ نظر اجمالی سازد و راه
ایشان طلب کند اسلئے که فقط قال
باید دانست که عوام مومنین

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی
در پی ظاهر میگرداند و نیز و خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی با ایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم در انجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بنهج قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد **مقوله هشتم** در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه بابر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم بتدبیر ایشان و بتوسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی
از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد و پس لابد فرشته می باید که غذا

گویا مسکنے برائے روح ساختن است بنابرین است کہ از اولیاء مدفونین و دیگر
مومنین انتفاع و استفادہ جاریست و آنہا را افادہ و اعانت نیز متصور و در
تفسیر سورہ انشقت نوشتہ اول حالتے کہ بمجرد جدا شدن روح از بدن خواہد شد
فے الجملہ اثر عبادت سابقہ و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی
است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر
کہ چیزے ازینطرف و چیزے از آن طرف دارد و این حالت خالت انکشاف
جزائے برخے از نیکی ہا و بدیہا است و مدد زندگان درین حالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد این طرف میباشند و چنان گمان برند کہ ہنوز زندہ ایم
و لہذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است کہ مرد مسلمان در انجا میگوید
دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است کہ مردہ در انحالت
مانند غریق است کہ انتظار فریاد رسی میبرد و صدقات و ادعیہ و فاتحہ دران
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است کہ طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص
تا یک چلہ بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مردہ نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقاتہا زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظہار
میکند دوم حالتے است کہ بعد از انقطاع تعلق زندگانے دنیا بالکلیہ رو میدہد
و استغراق عظیم در مشاہدہ کیفیات بکسوبہ خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکہ و متصرفہ ازین عالم گسستہ شدہ بآنطرف متوجہ می گردند حس و حرکت
معنوی او اینجہان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء اللہ را کہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت
تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ
باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند و ارباب حاجات

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنے فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بجو خوابیدن عروس انتہی ملخصا ودر رد استحقیات
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث بہمین معنے متمسک معتزله اند درین باب وجواب
آن باتنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم بتکمیل الالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد **سوال** چه میفرمایند علمای دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی مے ماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور وادراک باقے
میماند وبرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اهل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور وسلام بر موتی وهم کلامی
بآنها که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

97

روح باد راک وشعور پس خصوصیت شہید ظاہر گشت و در تفسیر آیه ویکون
الرسول علیکم شہیدا نوشته که در روایات آمده که ہر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند وفلانی چنان تا روز
قیامت اداے شہادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این
ماده را از بیخ بر میکند چه دران نوشته که منکرین مجازاة قبر تمسک میکنند بآیه
لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود
البته موتے ہم عقب او میبود انتہی بہ بینید که منکرین مجازاة قبر بآیه کریمه بہ چه حیله
استدلال کرده اند بعینه ہمان آیه باراده ہمان معنے مولوے عبدالحی ہم بر
مدعا استدلال نمود وبعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر
احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
که تغذیه وتنمیه بدن ہمراه آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکه آن
تعلق شبیه است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه
که آلہ تعذیب وتنعیم میتواند شد واین ہم در صورتے است که آن بدن قائم
باشد و مدفون والا عذاب ونعمت روح راست که نفس مجرد است و بدن حقیقی
او روح ہوائی است و روح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہشتی وشکلی که بہ بینده را انتباه در میان
آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از بسکه در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا ازان نوع حیات میگویند در بعضی
آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را او رفتن
ما بین النفختین موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الا یه این
ہم در صورتے است که از موته اولی تحیز و موت مراد باشد و محتمل است که مراد

افعال حیوانی ونفسانی بیگروندے آنکہ نفس نباتی ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین است کہ ملائکہ راموافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح رابرحسب اعمال مکسوبہ تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ نوشتہ پس چون بدن آدمی رابعد از موت بسوزند ارواح لطیفہ او باد ودو آتش آمیزش نمودہ مشابہت تام باشیاطین وجنیان پیدا کنند وازین است کہ اکثر ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت حکم شیاطین بیگیرند وبآدمیان می چسپند وایذا میدہند انتہی ودر شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان است وپایین آن سدرۃ المنتہی وبالاء آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامہہاے اعمال برحسب مراتب در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا درچاہ زمزم قرار میدہند وتعلقے بقبر نیز این ارواح رامی باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر دوستان برقبر مطلع ومستانس میشوند زیراکہ روح راقرب وبعد مکانی مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصرے است کہ ستارہاے ہفت آسمان را درون چاہ میتواند دید انتہی ودر تفسیر سورہ طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فناپذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ وتالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوے اسمٰعیل وغیرہ در تقویۃ الایمان وغیرہ آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لایستجیب لہ الی یوم القیٰمۃ وھم عن دعائھم غافلون را در تقریر منع استعانۃ وآیہ کریمہ الھم اید یبطشون بھا الھم ارجل یمشون بھا وغیرہ را بر ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم ہذیان سرائیہا گردیدہ اندحالش اینست

خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتهم فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدي يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی بیش نیست
حال ارواح اندکے از انچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة
وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيؤا اليه اما في الدنيا او حين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلمصون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعا كيف شاء الله
وحيث شاء الله نعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندے
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك
راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير في الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم دران کتاب است اذا مات الانسان

العدا لتزمن الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقرب
الحضرة من الملائکة الذین هم وسائط نزول الجود والبرکات وکان
ذلک بابا مفتوحا بینه وبینهم ومعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة
تمکین النفس من الهاما للملائکة والانبعاث حسبما اقتضی وہم دران کتاب
است والانسان عند سلامة من اجد کما جبل علی حب المال والاهل کذلک
جبل علی حب ان یذکره الناس بخیر فی حیاته ومماته وان لا یظهر سوء اثر
لهم حتی ان اسد الناس رایا من کل طائفة یحب ان یبذل اموالا خطیرة
فی بناء شامخ لیبقی به ذکره ویهجم علی المهالک لیقال لمن بعده انه
جری ویوصی ان یجعل قبره شامخا لیقول الناس هو ذو حظ عظیم
فی حیوته وبعد موته حتی قال حکماؤهم ان من کان ذکره حیا فی
الناس فلیس بمیت ولما کان ذلک امرا یخلقون علیه ویموتون معه
کان تصدیق ظنهم وابقاء وعدهم نوعا من الاحسان الیهم بعد
موتهم وایضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقیت حساسة مدرکة
بالحس المشترک وغیره وبقیت علی علومها وظنونها التی کانت معه
فی الحیوة الدنیا ویترشح علیها من فوقها علوم یعذب لها وینعم
وهم الصالحین من عباد الله ترتقی الی خطیرة القدس الا شواهد این
مدعا دران کتاب وہم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثره موجود درو ما للاختصار
بر نیقدر اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام به وطور مینمایند اول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع
من فی القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

لہ الکلام راست نمودہ از اطراف وجوانب چشم پوشیدند حقیقت شیئا وغابت
عنک اشیاء خوارج کہ بتکفیر حضرت جناب امیر علیہ السلام روہای خود را سیاہ
ساختند مستدل شان آیہ کریمہ ان الحکم الا للہ وحدیث القاتل والمقتول
کلاھما فی النار معتزلہ وروافض کہ بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیہ کریمہ کتب اللہ علی نفسہ الرحمۃ مجسمہ کہ جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید اللہ فوق ایدیھم وامثال
ذلک بالجملہ تمام فرق است اجابت بر ہر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسلک
حق آنست کہ سلف صالح برعایت شرائط فہم کتاب وسنت ومراعات طرق
تطبیق ودرجات تحقیق واحاطہ باطراف وجوانب ونظر بر اصول وفروع
باتفاق اہل حل وعقد بر امری اجماع نمودہ وبتلاحق افکار وتطابق اعصار
مذہب جماعت قرار یافتہ وسواد اعظم امۃ مرحومہ عبارت از آنست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن
یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ما تولی معلوم است امام احمد وغیرہ از عایشہ رض
ہم آن حدیث روایت کردہ اند از انجا صاف ظاہر میشود کہ چون حضرت صدیقہ
دران قصہ موجود نبود در اول استماع استبعادی کہ بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابہ
حاضرین ثابت شد آنرا خود در روایت فرمودہ بہ تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چہ خواہند گفت مخالفین از انکہ معتزلہ وغیرہ منکرین رؤیۃ تشبث
میکنند بقول حضرت عائشہ رض واستدلال او بآیہ کریمہ لا تدرکہ الابصا
وھو یدرک الابصار ہیچ فرقی نیست درین ہر دو ماجرا علماء اہل سنت
در ہر دو مقام جوابہا دادہ اند کہ بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

شفاعت است ... از اہم مہمات دین جدید بحث ... معقول سواد اعظم ... دیدہ ... تحقیق وتطبیق تعقید وتنقیح ... ومعتمد بیان قول است کہ بعد ... روایات موجود وفا است ... الی اصل در کتب اجماع ... حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا ... استدلال نمودہ از بقول

با اہل سنت وجماعت ومخالفت ... وکیفیت آن مذہب اہل سنت ... آنست کہ شفاعت روز قیامت ... حق است جایز عقلا واجب سمعا ... وشفاعت عامہ حضرت ختم ... رسالت در آخرت ثابت است ... قطعا ویقینا اللہم ارزقنا ... ھا دبرین عذر کہ تمام امت

بمومنین کافران را از ان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بآن کفارند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم لشفاعت اند
مثل کفار نهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کردن شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری که بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود و از شامت
نفس قصوری سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را تقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب در نمیگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعباراتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و نذالحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعش شکی و ریبی در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته و اتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که ادا نخواهد کرد هیچ نفس گو
بمرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود

که صورت غلبه وزور وقهر قسیم شفاعت است نه قسم آن کرا انفس آیه بستفاد و
اصل مولی و تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
کار بعهم نیست و برهان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه هذیان سرائیها
نموده است به بینید که ما لهم منهم من ظهیر قبل ولا تنفع الشفاعة موجود
بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دهوئی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل اور قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینهمه در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نموده داد این بلیه ختم الهی است ورنه که شنیده اند که غلبه و قهر را با شفاعت چه مناسبت
الغرض معنی شفاعت در هر سه قسم یافته نمیشود چه اولین غلبه و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود والا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حملیه بتیه وهمین است
خروج شان از مذهب اهل سنت وجماعت که در عقائد شان داخل الشفاعة
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بیانی فهمیدند و حالانکه این معنی بجا با درست نمی آید یخرجهم من الظلمات
الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فهزموهم
باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تؤمن
الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و برای قطع
مادهٔ نزاع و تبکیت واسکات مخالفین نقل میکنیم عبارت تفسیر عزیزی را هی هذه
واگر حقیقت شفاعت را بتعمق دریابیم مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند
ونفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجبر شود

105

از عهد صحابه و برابر عبادتگاه و زیارتگاه تمام است مرحوم بوده اند شیاطین هندیه که قوت تجدید یافتند از زبان کارستان میگیرند آنچه در این باب بر السنه شان جاریست قابل اعاده نیست اصول این مفسده در تقویت الایمان موجود و لطبلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست و فتر دفتر از این باب در کتب صحیحه و معتمده ثبت و ما در اینجا ذکر میکنیم استفتا رشاه عبد العزیز و هذه صورته چه میفرمایند علمائے دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلاً پیغمبرے یا پیرے در جائے نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن اشیاء مستعمله بزرگان را متبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موے و ناخن وغیره را چه حکم است و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائے بجائی بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین ست قدیماً و حدیثاً و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مرویست که بود در آن صندوق پارهای الواح و عصائے موسی و عمامه هارون وغیره و بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و لسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سید اشتند بالای سرهای بنی اسرائیل بنی اسرائیل قتال میکردند همین که از آن تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقه را که آن تابوت از و شان سلب کردند هرگاه بے ادبی کردند با تابوت الله تعالی بر آن کفار وبا مسلط نمود هر که قریب

وعرض میکردند پس بر می آورد آنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند

صحابه بآن و حدیث طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن آب بقیه وضو آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم ببلاد خود در مشکوٰة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح

نوشته وفیه التبرك بفضله صلی اللہ علیه وسلم و نقله الی البلاد نظیره ماء

زمزم فانه صلی اللہ علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرك

به اهل المدینة ویوخذ من ذلك ان فضلته وارثیه من العلماء والصلحاء

کذلك وهمچنان شیخ عبد الحق در ترجمه وشرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث

وسیر از این امور پر اند شفاء قاضی عیاض وشروح آن و تصانیف سمهودی را

باید دید و جذب القلوب وغیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطلب مجوب وجه

او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت بکسیکه

واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند

و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت با مبدا و منشا آثار و کاوکاو

کردن و تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار نمیکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل

اهتمام این امور در عملیات است پس نزد در عملیات و در فضائل اعمال وغیره وسعت

ست الم یکفك ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور سست باو فی

نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کابس ابن ربیعه بر گاه داخل شد

بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت

صلی اللہ علیه وسلم داشت از تخت خود برپا ایستاد برای تعظیم برخاسته کابس را

بر تخت نشانیده خود و رادب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود و مراخام رکاب

ببکابس گذاشت در مواهب لدنیه وغیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج

نقل نموده که از اهل بیت امام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته دبرکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پے در پے ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه رضی الله عنها زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم براے زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصیٰ فارغ شدند از آن مسجد بر آمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسیٰ را از ینجا باسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنے کنیسه طیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسیٰ علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل دران کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدے ساخته و پائین آن مسجد غاریست بعضی
مردم بسیار براے زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب العشره
میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور تا الی الان معمور و زیارت گاه
است و هر که براے استغفار گناهان خود دران مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکے از
گناهان است الی آخر ما قال آرے این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

است مثال سفینهٔ نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا و راین است و البته و منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السّلام را مصلی که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا امامت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال واز از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند و مسح کند درین امت این امر رایج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

وتجمیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ بر کاغذ
یا پارچہ نقش کشیدہ طیار میسازند قسطلانی در مواہب نوشتہ وقد ذکر
ابوالیمان ابن عساکر تمثال نعلہ الکریمۃ علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیم فی
جزء سمعناہ روایۃ قراءۃ وسماعا وکذا افردہ بالتالیف ابو اسحق ابراہیم
بن محمد خلف المشہور بابن الحاج من اہل المرئیۃ بالاندلس وکذا غیر
ہما ولما اثبتہا ہہنا الا لا لاعلی شہرتہا وصعوبۃ ضبط تسطیرہا الاعلی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلہا وجرب من نفعہا وبرکتہا ما ذکرہ
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ورعا قال حذوت ہذا المثال
لبعض الطلبۃ فجاء نی یوما فقال لی رأیت البارحۃ من برکۃ صاحب ہذا
النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یہلکہا فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللہم ارنی برکۃ صاحب ہذا النعل مما اصاب زوجتی
من الوجع الشدید فشفاہا اللہ تعالی الحین وقال ابو اسحق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ عندہ متبرکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاۃ وغلبۃ العداۃ وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکتہ المرأۃ الحامل بیمینہا وقد اشتد علیہا الطلق تیسر
امرہا بحول اللہ وقوتہ وللہ در ابی الیمان بن عساکر حیث قال ودر ینجا
قصیدہ در مدح وشوق مثال نعل نمودہ یک شعر از ان اینست **شعر**
یا شبہ نعل المصطفی روحی الفدا ✤ لمحلک الاسم الشریف العالی ✤ و باز نوشتہ
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدۃ لہ ذکرہا ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیدہ در ینجا نوشتہ بعد از ان نوشتہ ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد اللہ بن حسین القرطبی و در ینجا قصیدہ نقل نمودہ اولش اینست

کرام ودر بخارا ذکر می کنم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی وحافظ ابو عبد اللہ بن الابار وابو عبد اللہ ابن رشید فہری وابو عبد اللہ محمد بن جابر وخطیب الخطبا ابو عبد اللہ بن المرزوق التلمسانی وابن البرا التونسی وابو اسحاق ابراہیم ابن الحاج وابن ابی الخصال ومالک بن المرحل ومراکشی وحافظ ابن عساکر وبدر فارقی وحافظ عراقی ولپسر او وسراج بلقینی وشیخ یوسف سائی وسخاوی وسیوطی وغیرہم در سند میرسید حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن برا تونسی از شیخ خود ابن الحیا از فقیہ ابی زید بن العربی از والد خود وحافظ ابو بکر ابن العربی و شیخ عیاض وغیرہ اعلام گفت کہ حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی بن عبد السلام لفظاً گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو نصر لفظاً گفت کہ گفت مرا محمد بن حسین فارسی کہ ساختہ شد این مثال بر مقدار نعلیکہ بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابراہیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مرہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد اللہ از پدر خود عبد اللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعل مبارک کہ کشیدہ شد این مثال برآن نزد اسماعیل بن ابراہیم مخزونی گفت اسماعیل بن ابی اویس ما پس حکم کرد پس نقاشش را پس کشیدند نزاپر مثال نعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبدین طور سلاسل متعددہ نسبت سند واجازت ذکر کردہ است وفضایل وتکریم جماعہ عظیم وتوسل بآن در مشکلات وحکایات قضای حاجات ورفع بلیات ببرکت این مثال مکرم بکثرت نقل نمودہ است بخوف طوالت تفصیل آن درینجا نہ نوشتم ہر کسیکہ خواہد بآن رجوع نماید وجزوی مختصری در فارسی نیز نقشبند نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ **فائدہ** از جملہ **عقاید و** عمدہ منشا سد تجدید ایشان آنکہ اگر بر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبر است مثلاً

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله ... ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله تعالی

نوشته است بر ذکر آن اکتفا میرود **سوال** بر جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا
جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و بشهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر ایشان حرام است زیراکه چون شهره داده شد که این جانور برای فلان است ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار وآنوقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن و لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین متقدمین مثل رمانی و نیشاپوری و بغوی وغیرهم و در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و در تفسیر رمانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض فیه المطهر المنجس مع تناسخ بالموت وان لم یذکر فقد تزاید فی تنجس انتهی الحاصل در باب تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته نیز تفسیر بیضاوی است و تفسیر ... قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر فیه

قولان بزازیه وشرح وہبانیه ودر اشباه وغیره هم این مسئله مذکور ست فقط انتهی فتوی از اہل طغوی **اقول وبالله التوفیق** قوله انتهی ملخص التفسیر العزیزی بیشک مجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که ہمین ست منصوص جمہور مفسرین متقدمین محض بے اصل ہنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این مکاتبه ومکالمه درین خصوص جاری مانده ہم صاحب تفسیر چند نوبت بتحریر واضحه ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرمود واین امر از منقصت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست و مذموم اصرار بر خطاست ومولوی رفیع الدین صاحب مرحوم ومولوی عبد الحی ومولوی اسماعیل بتحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند در زمان فقہای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکے از معبودان باطل نذر مقرر سازند وموافق رسم نام الله تعالی بر وگرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را برای جمعی که معتقد او بیند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر ہمانچه در عہد کفار جاہلیت معمول بود ذکر کردند ودر آیات کریمه در ہمقام سه لفظ واقع شده است قدمای مفسرین در ہر جا لفظ لتسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که در زمان ما وپیش ازین زمان از مدتے این رسم فاسد ظہور کرد میخواہیم که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقہا را که باحت اند از حلت و حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا مضمون است اول حلت گاو سید احمد کبیر ودوم اعتراض وتغلیط تفسیر ما اہل به لغیر الله کرد بتفسیر شیخ العزیز واقع شده سیوم طعن وتشنیع بر فتوی نوشته شاه عبد العزیز

نیز روا است چراکه مقصدش گوشت است و بس همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسیرا

بدهد بطوریکه نقد سید بدهیز روا است گوشت آن حلال ست غرض از گاو مالیت است و اگر

مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی میت بود

و ایضا فیه نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن در دل باشد

اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران هست یا نه نظر برانیکه این لفظ در شرع مستعمل برا

معنی ست که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد و ادنی آن

ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد

آنست و چون که آن مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند معذور شدند و اگر از

الفاظ مشترکه تو بسبب استعمال عرفا این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست

و ایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده

و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست و دران شبا یه

آنست که برائی زنده معظم انچنین عمل نماید و اگر نذر کند که بشرط برآمدن حاجت خود

گاو و دساله و فربه را بنیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر

بطریق حسن است ہیچ خلل نه و اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید این

صورت مراد مولانا محمد مبین است که در استفتا مندرج است و همین صورت با صورت محرمه

مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است و ایضا فیه و دم یلکرزن

جانوران الهی چنانچه بجار رہندوان حکم این قسم آنست که حلال ست چرا که

فاعلان این فعل تقرب در رہا کردن آن منظور دارند با جانش و بخشش سر وکاری

ندارند انتهی و صاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاوی

وغیره من التفاسیر انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند

ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا للصنم يرفعون اصواتهم بذكر
ها فجرى ذالك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل
قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله
انتهى وعبارت تفسير نيشاپوری که صاحب تفسير عزيزی نقل نموده هرچند از نفس
عبارت مذکوره هم هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس
آوردن مجیب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت
مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری
قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المعتمر
اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذکوره نوشته ويستثنى مما اهل به
لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله
تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصارى اذا سمى الله
تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبی
وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعی وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا
على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم
الله فظاهر اللفظ يقتضی الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علی عليه السلام اذا
سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم
فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حنفی که
در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عمد است محل تاسف ست که بجای
قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است
والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وجه

۱۱۳

...ام ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة او نحو ذالک فکل هذا حرام

ولا تحل هذه الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد مع ذلک تعظیم المذبوح له وکان غیر الله تعالی والعبادة له کان ذالک کفرا فان کان الذابح مسلما قبل ذالک صار بالذبح مرتدا وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخاری بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه فهو کذبح العقیقة لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب

البحر دیرا انتہی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نمودہ کہ از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحہ حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقولہ ابراہیم نقل
نمودہ بقول رافعی رد کرد و بر نقل ہمان فقرہ مردودہ اکتفا رفت قولہ و تنبیہ
در حدیث نہی از ذبائح الجن الخ از اشباہ و نظائر صاف ظاہر کہ مراد از ذبائح
ذبیحہ جن است یعنے جانوریکہ جن آنرا ذبح کردہ باشد در فصل احکام جن نوشتہ
و منہا ان ذبیحتہ لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انہ نہی عن ذبائح الجن انتہی قولہ و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
عند تسمیۃ الطعام الخ کمال جرأت است کہ غیر صحیح را صحیح قرار دادہ در نہایت
حصن حصین صاف و صریح نوشتہ است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیۃ الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانہ
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و ہو متہم بوضع الحدیث و فیہ ایضا
عبد الرحیم العمی و ہو ایضا ضعیف قولہ فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانہ اصلا مناسبتے بامطلب ندارد و دعوی مجیب اینکہ جانور
از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این ہمہ روایات آنکہ از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود فاین ہذا من ذاک اہلال را تفسیر نمودند بتشہیر کمال تحیر دارند از حمل
اہل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتے ست تامہ علی طریقتہم و کلام در روایت
در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درینمقام از تعرض بآن
بدان اعراض نمودہ شد باید دانست کہ جانور حلال را اگر آوردہ شد شہرت دادہ شدن
در حق او کہ برائے بت است اصلا حرام نمیگردد اول کہ نذر از بحائر و سوائب و صاحب
و غیرہا درین باب چہ خواہد بود و در شرع بر تحریم آن تحیر دارد و گر دیدہ نووی در
شرح حدیث مسلم کلی مال تحلیلہ عبدا حلال نوشتہ المراد انکار ما حرموا

عن رجل ذبح وقال بسم الله وسمعت محمد
وفی النوازل سئل ابو نصر
المختار وبه وردان مذکور
وباسم فلان لا یحل هو
یحل اکله ولو قال بسم الله
وصلی الله علی محمد مع الواو
لا یحرم ولو قال بسم الله
علی محمد یحل والاولی ان

وباسم فلان قال
بن سلمة قال سمعت ابراهیم
بن یوسف یقول بصیر
میتة وقال محمد بن سلمة
لا یصیر میتة لانه وصل
میتة صار الرجل کافرا
وفی مبسوط شیخ الاسلام
ولو قال بسم الله واسم
الکبر وصلی الله علی محمد

لبیت نار عمرا والکافر لا للمتصم توکل لانه سمی الله تعالیٰ ویکره للمسلم
کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برہانی نوشته مجوسی
گاوی بمسلمانے داد کہ بنام نار کہ معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقہ رالعجا در ہدایہ وغیرہ کتب فقہ
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود کہ اگر کسے قبل از ذبح بگوید کہ الٰہی قبول کن
این را از فلان نیست در آن باکے خاصاً باتفاق فقہا ومفسرین واجماع
سلف صالحین اہلال لغیر اللہ صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس چنانچہ در
عامہ تفاسیر قید عند الذبح موجود ودر زیلعی شرح کنز نوشته لا یقال ان الآیة
مجملة لا یدری هل ارید بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعی است در دین اسلام مسئلہ اینست
کہ وقت ذبح نام غیر خدا گرفته است باین نوع کہ ذبح کردہ شد بنام آن غیر نیست
حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ یا بنام خدا وبنام غیر خدا ذبح کردہ شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجہ عطف وشرکت آنہم حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ
ہمین دو صورت است مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ نزد ائمہ مجتہدین وعامہ مفسرین
وبس حالا فوائد قیود وصورت ثانیہ باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کردہ یعنے قبل تسمیہ وقبل علما نیدن ذبیحہ بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونہ داخل در ما اہل بہ لغیر اللہ ونہ مکروہ واگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف ہم داخل ما اہل بہ لغیر اللہ نیست ونہ ذبیحہ حرام مگر آن فعل مکروہ
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجہ الشرکة مثلا گفت بسم اللہ وصلی اللہ تعالیٰ
علی محمد ففیہ تفصیل عینی در حاشیہ ہدایہ نوشته ولو قال بسم اللہ صلی اللہ تعالیٰ

و محمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا في الهداية وفي
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت ضحية واما
اذا قال ومحمد ابالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عمل بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لايرى
الخطاء في النحو معتبرا في باب الصلوة لايحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لايصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جائز ولاباس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لاتحل
الذبيحة ور عالمگیری نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك في التسمية لايحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط و در فتاوى قاضيخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابو بكر بن محمد الفضلي رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم
تبجيله وتعظيمه جائز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لاتحل
الذبيحة واز عدم التفات است به تفصيل آنچه ذكر كرديم تحرير شيخ بلكه گفته در باب
مذبوح للقدوم اقوال فقهاء آنقدر مخالف كه در تحير مي اندازد كسے مباح ميگويد
كسے مكروه كسے كفر وكدام قول دليل ... راجع ست به اصلى
مستند به انتهى بلفظه چه قول تحريم راجع ست بانيكه ذكر كرده نام خدا بلكه ذبح كرده
بنام قادم يا نام خدا هم با نام قادم ذكر كرده چه در دليل حرمت اهلال لغير الله
مي آرند ونيست اهلال لغير الله سواے آنچه كه ذكر كرديم ابراهيم مروزي گفته

اشتراک فی التسمیہ مراد نشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی است و قول
بابا حتہ قیاس است بعقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مراد از عقیقہ برای فلان اینست کہ این ذبح برائی بشارت واکرام ولادۂ
مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برائے قدوم فلانی ست آنست کہ ذبح
برائے بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الفضلی عن الخوازات التی یتخذھا
الجہال للقادم فقال کل ذلک لھو ولعب وحرام ومن ذبح شاۃ فی وجہ
انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم وما اشبہ من الخوازات وفی المحیط
او اتخذ خوازات کفر ای اذا لم یسم اللہ تعالی فی ذبحہا او شارک
القادم فی التسمیۃ واما بدون ذلک فلا یظہر وجہ الکفر فی ھذہ
القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر واکثری را از فایدہ
قید قدوم امیر ذہول است تنبیہ بران ہم ضرور است در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیہ رح وبھذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او
فی رجل یخرج غزوا او اباح النہبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر
علیہ شیئ فلا باس بان ینھب منہ واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینھب لان النثر علیہم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ھدیۃ الامراء
مکروہ وقد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ھدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیہم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ
یکرہ ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب وشعبی وحسن ومکحول وعطا وغیرہم از اکابر بران رفتہ اند کہ
مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستان است کہ ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانے اگر ذبح کند بنام مسیح ویا دیگر کتابے بنام کدام پیغمبر حلال است آن

او المعزیز لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شیئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شیئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک و امام شافعی و امام ابوحنیفه و اصحاب او هرچه ذبح کنند بنام غیر خدا حرام
برابر است که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصود است کفر است اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید و ذابح کافر نمیشود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد
نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم می آید و این تفصیل مصرح است
در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم و مجیب در جواب پاره از
آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود و صاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتائی آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل و حرمت بر ذکر و لفظ ذابح است عند الذبح صحت و فساد ارادهٔ
و نیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته و لو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح نماید بخورد چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کذا این مسئله نیست که جان را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جائز است زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه میرسد که مال خود را بغیر خود بدهد جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید و نیز دادن مال از جهت مستوجب ثواب است از آدمیان که منتفع میشوند و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع لعین مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان میرسانند بانها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بان مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلا شبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر مقصد مینمایم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

ازینجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز لغیر الله را بجائی باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الهی میرسد در
تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران
در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در اثناے راه بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مے نمودند این طواف ایشان
بجانب خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و شهرت دادند که این جانور
از فلانے است و بنام اوست و براے او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق
ذبح جانور بهر گونه که مقرر است معین هست براے رسانیدن جان جانور براے هرکه
منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین هست براے رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده
میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز دیگر دهند
که ما ازین کار برگشتیم انتهی انیست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قوله** آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ
این تفسیر بالراے مخالف جمهور مفسرین اهل سنت هست کافه مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده اند
بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس
و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در در منثور مذکور اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابی حاتم عن مجاهد و ما

١٢١

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل درحق جانور زنده حلال که برای علامت
باعث حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد
است مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب یعنی بگو بذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که بنگر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کرده دادن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث که تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره
در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد
و آن ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب و عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده
و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بر زبان نیاورده تعمیم کرد نام خدا چرا ختما این تکلف بالکل نامقصود **قوله** زیرا که چون سنت
ذابح سخت بربط و تبع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فا ند کردن نام خدا بسبب تشهیر
قوله چون جانور منسوب بغیر گشت و خبثی و پلیدی گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده و این جانور جان
را از ان غیر خدا او را داده کشته اند و آن عین کفر است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود نهی کلام سببی مختل و
ناموجه چه خود خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از ان غیر خدا او را داده کشته اند باز می گوید که هرگاه این خبث در وی
سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود و محل تامل است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و از مسئله ثبوت عنها چه علاقه کلام در
جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح اذکر نام خدا حلال نمی باشد و این دعوی مدعی است و آن هم باطل کما عرفت الطیب ثابت است
که تسمیه باید که متصل بوقت ذبح بود تغیر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و فاسقی جانور زنده
برای غیر قبل از ذبح گو بمدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگرچه مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد
التقرب بالغیر تنها صاف مخلصانه بذکر نام خدا او ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک از سیاق عبارت مفهوم میشود که حرمت
آن جانور حرمت ذاتیه است مثل حرمت سگ و حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است باتفاق مفسرین بیان گردیده در بحث استثناء الا ما ذکیتم مفهوم میشود که
استثناء از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله جایز نیست که این اشیاء حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در آن غیر متصور است

ورزندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابراند در یکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا لام سعل صل لهم صلوتك سكن لهم صوموا و دیگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی بجز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** بعضی جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن ندر اخلاص
آنقدر گوشت ادا میشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برای
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر آنچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دویم آنکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا امر دیگر که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
خریده ادا نمیشود و بالا لزوم التقرب الشرک **سویم** آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیه است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر اخذ عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب و فرضیت عوض کسی حکم
نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا نشدن نذر از عوض در ذهن ما در حکم لزوم شرک

تحریر کسی از ان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد حالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق متیقن است **قوله** در تفسیر نیشاپوری میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست با تائید آنچه متصل است از تحریف کلام الٰہی و ظاهر که هیچ علاقه ندارد بلکه بملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره متعلق است باصل مدعا تاهم شایبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای فلانی است حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب تبیج بسوی غیر خدا است و تعاد که فی ما بین است ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس است سبب مقبول نشدن طواف لکعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گزیدن نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قایس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جرمی که درین بیان بظهور رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حلت نگشت که خلاف تصریح فقها است **قوله** سر ش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه و قل و درود و را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است به مسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه هیچ سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه **قوله** آری ذکر نام خدا الخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا حلال نمیشود و هم از ان ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا است پس خبث نخواهد شد مگر قاصد که قصد تقرب صفت او ست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به القصد الخبیث من قام به الخبث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید تسلیم مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخا دادانه آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

۱۲۴

وكذا اذا التمعا من رجل عال وذكر اسم
الله عليها وكذا اذا ذبح شاة على
النصب او على قبر من القبور وقصد به
التقرب الى صاحب القبر وصاحب
النصب وذكر اسم الله تعالى
عليها لا يحل لهذا النص الصريح
وبدل ان كل ذلك على قصد التقرب
الى غير الله تعالى لا او بغير الطريق
المشهورين في الذبح من استعمال
الآلة المحددة ونحو ذلك فعلمنا

والكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح
لله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليأكل بل يدفعها
لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح
وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسيء الظن بالمسلم انه يتقرب
الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره وفاعله
جمهورهم قال كافر وفضلي واسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين
والاشباه والنظاير وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و
ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابو داود وفي غرايب ابي
عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور
لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح
على البنا والجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن
لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و
هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي
من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا الى غير الله تعالى افتى اهل
بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر
اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما
ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مومنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى
او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى
في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة
وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه
لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

١٢٥

اضطررتم اليه فعلمنا ان
قوله تعالى وقد فصل لكم حوالة
على ما ذكر في الآيات الاخر كآية
المائدة وغيرها وكان سبب
نزول هذه الآية شبهة الكفرين
حيث كانوا يقولون للمسلمين
بطريق الالزام انتم تاكلون
الميتة وقد قتلها الله تعالى

قتلها وقع باذن الله تعالے وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالے واما حديث الفتن فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالے سواء كان بايدينا او بايدے غيرنا او ما تت حتف انفها اذلا موت عند نا الا باذن الله تعالے كما قال الله تعالے يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميت باجله هذا والله اعلم واما ما وقع فے البيضاوى وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالے اى ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنى على جرے عادة المشركين فى ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا فى التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الے غير الله لان مشركى ذلك الزمان كانوا مخلصين فے الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الے غير الله تعالے ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم مخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالے ويذكرون اسم الله تعالے عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثانے كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة فى زماننا ايضًا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع فى الهداية ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالے شئ آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له تكنه تكره لوجود القرآن صورة فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف
ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت
ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب
الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد بالتقرب
الى غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي
من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرو
نها لهم انتهى مبني على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
والثالث ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف
يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى
وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من استدامة النية
الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب
الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا
المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاى
شاه عبد العزيز صاحب بلفظه وكلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده
كه شمه ازان درينجا ذكر ميكنم قوله مدار حل وحرمت بر قصد ونيت ذابح اه
اول كه اين دعوى مخالفست بانچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت دران
جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نيت دائر گرديد دوم آنكه مراد از حديث
انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

فیہ تغلیظ علی نفسہ یصدق ایضاً دیانۃ وقضاءً لانہ غیر متھم فی ذلک لکنہ
لا یصدق فی الصرف عن الظاھر حتی یحنث بایھما وجد وان کان فیہ تخفیفا
علی نفسہ لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاھر وھو مخالف لما نوی
وان نوی ما لا یحتملہ لفظہ لا یصدق دیانۃ ولا قضاء لانہ یخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النیۃ لا حکم لھا علی الانفراد و صاحب اشباہ در حاشیہ
متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بایۃ نوشتہ واعلم ان
الاول یحتاج الی النیۃ فی ثلثۃ مواطن احدھا التقرب الی
اللہ تعالی فرارا من الریا الثانی التمییز بین الالفاظ المحتملۃ لغیر المقصود
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالجملہ کلام در انیکہ ذبح کردند بذکر نام غیر
خدا و ارادہ تقرب نمودیا نمود بحثی دیگر کہ متنازعہ فیہ نیست و انیکہ ذبح کردند بذکر نام خدا و سابق
ازان در نیت مالک جانور اگرچہ غیر ذابح باشد نسبت آن جانور لغیر خدا بود بحثی دیگر کہ
متنازعہ فیہ است بودن ہمچو نیتہ مدار حل و حرمت ثابت کردن لازم بود آنچہ صاحب تفسیر
و مولوی عبدالحی و غیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجملہ را از اشباہ و در مختار وغیرہ
درین باب نقل کردہ اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعدہ مقصود انہا ہمین است کہ وقت
ذبح ذکر کرد غیر را اگرچہ نام خدا ذکر کرد چرا کہ اکثر شان در دلیل آیت کریمہ ما اہل لغیر اللہ را
می آرند و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن
اجمال بالتصریح در کلام دیگران کہ در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود ہیچیک روایتے
بتصریح خصوص صورت متنازعہ فیہا نقل نمودہ اند زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ فقہا نوشتہ اند
نصرانی ذبح کرد بنام اللہ و ارادہ کرد مسیح حلال است مگر انکہ بگوید بسم اللہ الذی ھو ثالث
ثلثۃ الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست و نیست مدار حکم مگر بر الفاظ ہیچ ازین
استنباط ظاہر کہ محل بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر ست و ظاہر کہ نسبت کردن گاؤ

الخ آوردن روایت درمختار محض بیحل چه صاحب درمختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه

در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب

درمختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب

درمختار در شارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در صورت

کرحل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر و مزعومی صاحب ستفتا نه مفید واضح باد که صاحب المختار

و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره ایشان مستندین نیستند که در صورت مخالفت

با فقهای کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد

تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار به بنید که در همین باب چه بلا بجو

نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه

صار مرتد قنیه ندانسته که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است

بر مذهب اعتزال نقل کرد وعن ابی علی انا یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباءهم من المجبرة

فانهم کاهل الذمة و ان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین

این هر دو بزرگواران نه لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجاء آن جبری و سنی را

قایم ساختند **قوله** فی الحدیث الخ بیان آن قریب می آید **قوله** فی غرایب ابی عبید و بستان

الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بے محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**

کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث

است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد مدعا

و مدعی و نص مدعا با علانیه تصرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام

عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم

او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا یحل هذه

الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و تفق

وحواشیہ **قوله** سعدیہ ذکر و اسم اللہ تعالی علیہ عند امرار السکین الخ این فقرہ ہست صریح و آنچہ گفتہ است قبیح ذکر اسم خدا لازم می دانند علاوہ بران در صورت معروضہ مصولہ داخل ست کہ بنام خدا ذبح کرد **قوله** و اما ما وقع فی الہدایۃ الخ این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول کہ عبارت ہدایہ نقل نمودہ میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر اللہ یحرم الذبیحۃ سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکۃ ببینید کہ چہ آفت است جائیکہ کنایہ ہم نباشد دعوی صراحت نمودن روز را شب گفتن ست ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود کہ در نظرش عبارت ہدایہ صریح نمود آنچہ ذکر کرد ہم آنچہ گفتہ نعم لو ذکرہ ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب الی غیر اللہ ففیہ تفصیل مغایر ہدایہ و مذکور ا دست آفت بر آفت این ست کہ گفتہ صاحب الہدایۃ وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فہو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ چہ خود گفتہ کہ صریح فیما ذکرنا و باز خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاہر می شود کہ آنچہ اول نوشتہ نعم لو ذکر ذکرا مجردا الخ بیان مطلب ہدایہ ست واین مرخلاف سوق کلام آنمقام است و با عبارۃ ہدایہ علاقہ ندارد چہ صاحب ہدایہ در دلیل مسئلہ اولی می نویسد لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لکنہ یکرہ لوجود القران صورۃ فتصور بصورۃ المحرم و در استفتا نوشتہ لا یحرم الذبیحۃ لعدم قصد التقرب الی الغیر وانما کرہ لاجل مشابہتہ فی ذلک بذکر اسم غیر اللہ لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب یعنی عبارت ہدایہ قرار دادن کار ذی عقل نیست ہمچنان صاحب ہدایہ در مسئلہ ثانیہ نوشتہ یحرم الذبیحۃ لانہ اہل بہ لغیر اللہ و در استفتا می نویسد یحرم ایضا وان لم یکن فیہا معنی التقرب لکنہ صریح فی الشرکۃ والصریح لا یحتاج الی النیۃ فرق زمین و آسمان بیان ست بعد ازان نوشتہ ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الہدایۃ پر عجب عجب است چہ ہرگاہ باعتراف خودش وضع مسئلہ ہدایہ بذکر مجرد غیر مقرون بہ نیۃ مرآید ست پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلۃ

و مسئلہ موضوعہ خود را ہم تصحیح میکند و قابل است بفرق و رہرد و مسئلہ و صاحب ہدایہ
استدلال می نماید بآیۂ کریمہ ما اھل بہ لغیر اللہ بر مسئلہ خود و صاحب تفسیر ہم بہمان
آیہ مطلب خود را استناد می نماید این معنی چگونہ صورت بندد **فائدہ** صاحب تفسیر و اتباع
او در ین مسئلہ سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگندہ و پریشان اول کہ ما اہل بہ
لغیر اللہ را تفسیر کردند بآواز برآوردہ شدن و در آنجا غایۃ تکبیر نمودند بارادہ ذبح از برای غیر
ذلک و چون دران وادی بدا گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر اللہ و شناعت
بر جمہور وارد میکردند زیادہ ازان بر خود گوارا نمودند چونکہ در تقرب ہم نذر بت کلام مسئلہ نذر
می آویزند حال آنکہ ما اہل بہ لغیر اللہ چیزے دیگر و مسئلہ نذر لغیر اللہ چیزے دیگر اشارتی بآن اجمالا
مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی اللہ و عرفی آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند و نذر اولیا برسہ وجہ
مباح است یکی آنکہ بگوید الٰہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدام مزار آن صاحب رسانم دوم
اینکہ بگوید یا حضرت در جناب الٰہی برای این مشکل دعا بکنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را در جناب
الٰہی وسیلہ و شفیع سازد گویا میگوید الٰہی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات و مہربانی خود بر
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدہم و ثواب آن تنخواہ روح آن بزرگ سازم تا از برو جان
آن بزرگ خوشنود شوی اینکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذر مولوی رفیع الدین کہ در تحقیق ایام
بما رسیدہ و ہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیاء ما ول و الحق المبین ما قال مولانا محمد
موافقا للفقہاء المحققین فی رسالۃ فی النذر و در نذر شیخ سدو مثال آن حرام است
و نیز مانند آن کہ بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفتہ باشند گوشت مردار شود
و خوردنش روا نباشد قال اللہ ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم اللہ علیہ وانہ لفسق و اگر بنام خدا
بسم اللہ اللہ اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد دارند ظاہر اخوردنش حلال باشد

بفقہیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقہ ذکر میکنیم اول نیت در عباداتے کہ شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقۃ او حکما و نیت مقدمہ علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگرچہ
بعد نیت مشغول نشود بچیزیکہ غیر جنس منوی است صاحب اشباہ در ذیل الاصل ان وقتہا اول العبادۃ
بتفصیل نوشتہ و از فتح القدیر نقل نمودہ المراد بما لیس من جنسہا ما یدل علی الاعراض دوم
در شروط نیت نوشتہ است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیۃ والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا لکہ و نیت ذبح گاو برائے غیر خدا و در منوی کہ ذبح است
تا مر خدا بمیان آید ان نیت سابقہ باطل گردید سیوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکہ تلفظ
شرط است در اشباہ نوشتہ منہا النذر لا یکفی فی ایجابہ النیۃ بل لا بد من التلفظ
بہ صرح بہ فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشتہ ومنہا ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاۃ بالھبۃ وغیرہا فنوی للاضحیۃ یکون للاضحیۃ عندھما و
عندہ لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف وھکذا روی الحسن ولو اشتریہا
ینویہا للاضحیۃ یصیر بہا ایضا عندھما وعند ابی حنیفۃ لا یصیر بالشراء حتی یو
جبہا بلسانہ ویفرق بین ھذا وبین ما لو اشتری عبدا للتجارۃ ولعلم یشترہا بل کانت
عندہ فاضمرہا اضحیۃ لا تصیر لہا انتہی فلتراجع این ہم محفوظ باید داشت کہ درین
بحث بسیار مفید است این است الحق و محرر تعریضات مردمان بر استفتا و نشا صاحب تحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکھنوی کہ خیلی شستہ نا مربوط بود بر پرداختند گرچہ جواب
ازان ہم پریشان و نادرست از مواخذات خارج مبحث بر است و تحقیق اصل مدعا شتغالی نیست
در نقل ہر دو فایدہ تے نیست حسبۃ حسبۃ چیزی ذکر میکنیم قال لکھنوی گاو وغیرہ در صورت مذکورہ
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکہ ذابح غیر ناوی
باشد قال دہلوی ذابح نخواہد بود الا وکیل ناوی و نایب او لیس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواہد کرد کما فی الاضحیۃ انتہی اقول علیہ نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست

اوردناه على الغير ونقرره في الجواب فان الاراد مشترك بل ماخوذ من كلامك
ثم اعترض **الدهلوي** على قوله بل نقصد به الذبح لغير الله انتهى بقوله ما
ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **وانت خبير** ان التفوه بامثال هذه
الهفوات ليس من شان المحصل **قال الدهلوي** ثانيا قوله من السراجية الكتابي اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوي** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت
ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا
خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطأ في اعتقاده حلول الله في السيد احمد
كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
ابن مريم فيخطئ في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطأ في العنوان والمعنون معا
كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المغير في الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد ثم اما ما فرع عليه من
قوله فانا نقول الخ فقد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله او باسم غير الله
شيء آخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق اقراره واعترافه بكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به السيد احمد تحل وفي
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية صحيح عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

تنزلا آخر دعواه كون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتياط وهذا الصاً صريح
في الرجوع من مدعيات التفسير العزيزي والاستفتا **قال اللكهنوي** والحق
المبين ما قاله مولانا محمد مبين في رسالته في النذور الخ **قال الدهلوي** لفظ
ظاهرا درين عبارت دلالت بر وقوع شك در حال اين ذبيحه ميكند لهذا متقي را از خوردن
آن منع نموده اند و اقوال جم غفير فقها كه فيما بعد منقول است بتنكي دلالت بر حرمت ميكند فالا
حذ بها اولى اذ لا قول للشاك **قيل عليه** عادت عقلا است كه هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف مي شوند غلغله مي اندازند كه اينك فوج بسيار مي رسد مخالف باستماع اينگونه كلمات مرعوب
و پريشان ميگردد از همين قبيل نوشتن كلمات اين بزرگوار كه اقوال جم غفير فقها فيما بعد منقول است
و حال آنكه قول يك فقيهے حقيرے و عالمي صغيرے هم در جواب مذكور نيست و مفاسد ديگر كه ظاهر اند
قال اللكهنوي ناقلا عن در المختار وغيره ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله
والمنفعة للضيف وغيره وان لم يقدمها ليأكل بل ليدفعها لغيره كان لتعظيم
غير الله **قال الدهلوي** اذا كان المراد من الاكل اكل الذابح فذبيحة القصاب
بل اكثر الولائم والاعراس يخرج منها اذ اكل الذابح منها غير مقصود ولا معمول
فقوله فكان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره سهو ظاهر واكل الضيف ليس اكل
الذابح فيجب على هذا ان يكون ذبيحة القصاب والولائم والاعراس كلها محرمة
انيست تعارض لموے بر فقره آن قدمها باز تعرض مي نمايد بر دات ليقدمها المراد
بالاكل اما اكل الذابح وغيره فان كان الاول كان ذبيحة القصاب والولائم والاعراس
محرمة داخلة في هذا القسم لا في القسم الاول وان كان المراد اكل الغير فيلزم
ان يكون المذبوحات في اجزية محظورات الاحرام والنذور المعقودة لله
وكذا في كفارة الجنايات كلها ميتات محرمات وايضا فالدفع الى الغير ان
كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة محرمة وان كان حراما كيف يصح جعله

ومولوے رفیع الدین صاحب رساله نوشته‌اند ودران منزلی نمایان قریب بسر حد حق
محقق کرده چیزے ازان سابق مذکور گردیده است نموده‌اند مولوے برهان الدین در رساله
نذور به بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته‌اند خلاصه
سخن آنست که جانور منذوره که برائے بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بے شبه حلال است واگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برائے
ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اولے گوشت حلال وتبدیلش بگوشت بازار ناجائز وثواب بر او
مترتب در صورت ثانیه گوشت حلال وتبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت انچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در بهر نذر ونیاز مطلقا عمم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس بمعنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد ومخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز نیست کما تقرر به بخلاف ذبائح الجن که اینجا
نذر ونیاز وفاتحه کجا است پس قیاس بر ونشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم لله حسب ما ورد به الشرع ذکر نموده
هدایا کعبه و اضحیة عید و ضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را وازین قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست ودر هدیه در باب الهدی
نوشته ویجوز ذبح بقیة لهدایا باتای ای وقت شاء ودر فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات وهدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها ودم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة وابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد والآخر
همه شاه صاحب بفتوے مختصرے این خنگ را طی نموده‌اند جزاه الله خیرا ندا صورة سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف ملیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پیر وصلحا را بپزاند این هر دو را چه حکم است وخوردن طعام نیاز و نذر مسکین وفقیر را جائز است
اغنیا واهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است واگر بقصد تقرب بنام ایشان ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام ومردار

از آیه و حدیث ثابت گردد حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این مر عام بود و در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات است و کسی را مجال دم زدن نیست هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است
آنرا از تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در این اوراق
بعضی جاها اشاره ای بسمت رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
میدانست طریق استناد بعلم مقال موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بزبان
نیاورده و اجتهاد طبع زاده تزویر نموده بدین سبب اکثری را تردیدی در دخول آن مسلک پیش می آمد
طریقه شاذه نادره بکسی از مفسرین و شارحین و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
همه مشرک باشند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعضی
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند
و کسانیکه در اوایل دام بوادی محاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کذب تنافی مغالطه خورده بودند بدریافت حال توبه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسایل بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آید با سند
و طریقه استناد وجوه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که بملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کردگان آرام و وحشت خوردگان اسیر دام نموده عالم عالم از ناواقفان را در خارستان کشیده
و چون پرده از عوار اسیر ابکار راز کار بجد داشته شد صورتی با ان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول
و لا قوة الا بالله بزبان می آرد و آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاهی یک فقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کلمه اول می آید گاهی بزیادت یک
جمله درمیان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل تو لیکه
روان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود
نه بودن آن در آن کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کاستانیها بکار رفته است محل افسوس

مساجد مکیدہ دوم در بہان جواب نوشتہ مکان بر قبور مثل قبہا وغیرہ ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث و روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوٰۃ نوشتہ و مراد از بنا در حدیث عام ہست کہ عمارت نمود و شود و یا خیمہ ستادہ کنانیدہ
شود چنانچہ از ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبد الحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم میشود انتہیٰ حالانکہ ملا علی قاری بعد نقل ازکتاب توربشتی —
یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجراہا والاٰخران یضرب علیہا خباء ونحوہ وکلاہما
منہیا عنہ لعدم الفائدۃ فیہ نوشتہ ہست قلت فیستفاد منہ انہ اذا کانت الخیمۃ لفائدۃ مثل ان یقعد تحتہا
للقرأۃ فلا یکون منہیۃ قال ابن الہمام واختلف فی اجلاس القاریین عند القبر والمختار عدم الکراہۃ بازنوشتہ
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعۃ المال فقد اباح السلف البناء علی قبور المشایخ والعلماء المشہورین لیزورہم
الناس ولیستریحوا بالجلوس فیہا مکیدہ سیوم در جواب سوال بست ونہم نوشتہ نماز گذاردن در مقبرہ
ممنوع و مکروہ است بموجب احادیث و روایات فقہیہ و چند حدیث نقل نمودہ اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید کہ نماز میگذارد نزد قبر حالانکہ در بابیہ مسائل و اربعین چہل سی استدلال در مرفوع نمودہ ہست دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا کہ بامدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجہ حالانکہ ترمذی
در آخر آن نوشتہ دادہ است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرۃ من قبل حفظہ چہارم
حدیث ابی سعید حالانکہ ترمذی نوشتہ ہذا حدیث فیہ اضطراب مکیدہ چہارم در جواب سوال ہشتم نوشتہ و در شرح
المشکوٰۃ لملا علی قاری ذہب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلۃ لزیارۃ المشاہد وقبور العلماء
والصالحین انتہیٰ حالانکہ عبارت شرح مذکور این ہست و فی الاحیاء ذہب بعض العلماء الی الاستدلال بہ علی المنع
من الرحلۃ لزیارۃ المشاہد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارۃ مامور بہا
بخبر کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا والحدیث انما ورد نہیا عن الشد لغیر الثلثۃ من المساجد
لتماثلہا بل لا ملدۃ الا وفیہا مساجد فلا حاجۃ للرحلۃ الی مسجد آخر اما المشاہد فلا تتساوی بل برکۃ زیارتہا
علی قدر درجاتہم عند اللہ ثم لیت شعری ہل یمنع ہذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
مثل معناہم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلۃ کما ان زیارۃ العلماء فی الحیات من المقاصد
مکیدہ پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشتہ این صورت کہ در سوال مرقوم ہست صورت استمداد است چنانچہ
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئلہ مختلف فیہ است و آن اینست کہ استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شدہ و انداز فقہا میگویند کہ نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبور اولیا و شہدا ممنوع ہست و محظور نزد بعضی فقہا کہ قلیل اند بلکہ جمہور
سوال مرقوم ہست جائز داشتہ اند چنانچہ این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمہ مشکوٰۃ از شیخ عبد الحق و شرح عربی عبد

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فیه ترجمه الشیخ وعبارت ترجمه کذا واما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان بجواز آن نیست کذا از فقها آنانکه قایل بسمیع و ادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند زایران بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خداتعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بر کتاب الجهاد نموده و در آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده و مسائل
مایتعلق بها که نقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار بس عجیب نموده اتمام
بحث کتاب بکیفیه بعد جرأتی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جائی ظاهر است
که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند تا آنکه منکر لهذا اینها نیز انکار کنند انتهی در میان اعراض نموده در آخر نوشته
ها دانتهی لا حول ولا قوة الا بالله با وجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ و ابتلاع او در حق مجیب خیلی مضر چه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم و سماع تصریح نوشته است که انکار نکنند از آنکه جاهل باخبار و منکرین پس ایشان منکر استمداد و
موافق و همین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردد بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است لیس مثلث نیست. بلکه قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حوالة اتمام بحث نموده بر باب الجهاد و آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقط انکه و بعض الفقهاء و هم در آنجا نوشته کلام در همین مقام بجائی انجامید که بطول رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر استمداد و استعانت از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی ببینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده و حال آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتعرف
کمی و بیشی و ام تفضیل بگسترانیده زیاده و لذین بیدیه چه خواهد بود مکیده فهم در اربعین در جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بر تصحیح ره باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آید اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلکه از

آنکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر از ایشان است شهدای فی سبیل الله ثابت شده و حال آنکه حیات ایشان [illegible] ثابت [illegible]
و احکام حیات آنجا که گفته اند این است [illegible] درست نمی آید و حق آنست که [illegible] است که اعتماد [illegible] انبیا [illegible] ایشان [illegible]
اهل قبور در برزخ [illegible] اختلاف [illegible] شیخ عبد الحق [illegible] و در شان [illegible]
[illegible] شیخ عبد الحق که شرح مشکوة [illegible] و در نقل عبارت [illegible] نموده [illegible] شیخ اختلاف [illegible] نموده
و در سبب [illegible] شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی [illegible] ثابت نیست [illegible] آنکه این کلام [illegible] و دعوی خود آورده و باز آنرا [illegible] نموده
حالانکه حیات انبیا [illegible] حیات [illegible] نیست [illegible] درست نمی آید [illegible] شیخ نقل نموده است [illegible] متوجه میشود [illegible] آنکه [illegible] است
[illegible] است چنانکه [illegible] حیات [illegible] حیات دنیا که انبیا و شهدا [illegible] در [illegible] شیخ [illegible]
در [illegible] یوم الجمعه [illegible] است [illegible] انبیا [illegible] حیات [illegible] و الاسلام است بدن [illegible] روح [illegible] است
حیات انبیا [illegible] حسی [illegible] حیات شهدا که این حیات معنوی [illegible] از علمای امت اختلاف نیست [illegible]
کلام [illegible] است و در [illegible] تفصیل [illegible] نقل عبارت شیخ [illegible] عبارت شرح [illegible]
[illegible] زیارت القبور [illegible] استمداد [illegible] اهل قبور [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] انبیا علیهم السلام [illegible] زیارت قبور [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن [illegible] ثابت [illegible] مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله
[illegible] معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح [illegible] رسیده [illegible] در اصطلاح ایشان [illegible]
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم [illegible] مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات [illegible] از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر [illegible]
و عبد القادر جیلانی [illegible] و کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته [illegible] علما و فقها [illegible]
[illegible] است گفت که [illegible] شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید [illegible] امداد میت [illegible] امداد حی [illegible] است [illegible]
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم [illegible] است [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] اقوال سلف صالح [illegible] تحقیق ثابت شده است [illegible]
که روح باقی است [illegible] و احوال ایشان ثابت [illegible] ارواح کامله [illegible] مکانی [illegible] ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر [illegible]
کرامات و تصرف در اکوان [illegible] است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است [illegible] نیست [illegible]
[illegible] اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات [illegible] شد و [illegible] دو [illegible]
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مر حق را جل جلاله و عم نواله [illegible] فرق کند میان هر دو حالت [illegible] دلیل [illegible]
شرح شیخ [illegible] شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته [illegible]
[illegible] بجانب قبر [illegible] تعظیم [illegible] اتفاق [illegible] مسجد [illegible] پیغمبر [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب و مجاورت ارواح پاک اهل حق نسبت
دارم و مگر درباب چیزی بیان متعلق باین بحث تمام گردد این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جداگانه در فصلی بذکر الله علم و عبارت ترجمه کرده کتاب جداگانه است و اما استمداد
با اهل قبور پس منکر شده اند آن را بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شد و اگر بسبب
که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته
است ایشان را از دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در پیش خدا و منزلت و قوه و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بعضی از
آیه کریمه والنازعات غرقا الایه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سیاحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند به حظایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات و لیت شعری چه چیز است ایشان با استمداد و امداد که این فرقه منکر
آنند آنچه ما فهمیده ایم از آن نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب عزیز وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی
که بوی کرده بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیا خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بوده اند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کرده شد موجب
شرک و توجه بما سوا حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شایع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند
عارض شده از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس چنانکه شهید در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعور نباشد و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه در این عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد دارد و این فعل کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و در
کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید منکر متعصب سود کند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک سخن درینجا از وجه علم شریعت است آری امر کردہ مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قراءت است لیکن دراینجا سخن از استمداد و نیست پس ثابت برای امداد موتی و استمداد از ایشان ہر دو باشد یعنی تفاوت حال زایر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله وسلام علیہم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بجہة اطناب و تطویل کشیدہ بہم منکران بعد قرب این زمان تفرقہ پیدا شدہ منکر اند استمداد و استعانت از اولیا خدا که نقل کردہ شدہ اند ازین دار فانی بدار بقا و زندہ اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از آن شعور نیست و متوجہان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبدہ اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمرہا است که تحقیق و تفصیل این مسئلہ مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الٰہی مساعدہ کرد **تکمیل** در تفہیم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشتہ فی کتاب الجنائز هذا عند اکثر مشايخنا هو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان في باب الايمان بالضرب لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على من حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم السماع وورد قوله صلی الله عليه وسلم في القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة قالت كيف يقول عمر ذلك والله يقول وما انت بمسمع من في القبور انك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له صلی الله عليه وسلم وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رض ويشكل عليهم ما في مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة السوال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى حالا تکہ عبارت فتح القدیر اینست اما التلقين بعد الموت وهو في القبر فقيل يفعل لحقيقة ما رويناه ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يؤمر به ولا ينهى عنه ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك الذي كنت عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقته الا بدليل فيجب تعيينه وما في الكافي من انه ان كان مات مسلما لم يحتج اليه بعد الموت والا لم يفد يمكن جعله الصارف يعني ان المقصود منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت وقد يختار الشق الاول والاحتياج اليه في حق التذكير لتثبيت الجنان عند السوال فنفي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلية منتفية وعندي ان مبنى ارتكاب هذه المجاز منها عند اكثر مشايخنا هو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان ولهذا آنچه مجیب برآن اختتام نقل نمودہ نوشتہ الا انه على هذا ينبغي التلقين بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون حينئذ لفظ موتاكم في حقيقته وهو قول طائفة من المشايخ او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه الآن حي اذ ليس معنى الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج الى دليل

اخر فی التلقین حالۃ الاحتضار اذ لا یراد المعنے الحقیقی ولا المجازی معا ولا المجاز بان ولیس نظیر معنے یعم الحقیقی والمجازی بعتبر مستعملا فیہ لیکون من عموم المجاز وشرط استعمالہ فیہما ان لا یتنافیا
ملخص کلام ابن ہمام اینکہ تحقیق مجاز یعنی مالقین تلقین بعد موت ہمان کسانند کہ منکران سماعند در ما سبق دلیل مانعین تلقین بعد موت وارد نمودہ وگفت کہ نسبت کردہ شدہ است بسوی معتزلہ وانچہ متابع شان نزد ابن ہمام قرار یافتہ یعنی عدم سماعت میت
آنرا دساعی رد نمودہ ولیس پس اشتباہ صاحب فتح القدیر بحذف اول وآخر وفصل موصول تعلیلی پیش نیست مبنا را یمان در مذہب حنفیہ اہل سنت
بر عرف است ومسئلہ حنث مبنی بریان واشتمال معتزلہ در حنفیہ بعید نیست کہ تمیز آن بحجر واقفین بر دیگری مشکل نزاران ہزار حنفیہ معتزلی المذہب
بودہ حتی کہ تلامذہ ابی حنیفہ وابی یوسف ودر کتب حنفیہ روایات خاصہ مذہب ایشان خلاف اہل سنت وبحوث ومجادلات بر طریقہ
شان بسیار بیش موجود وبکہ کتب مصنفہ معتزلہ مثل قنیہ وغیرہ در حنفیہ دایر وسایر شاہ ولی اللہ در حجۃ البالغہ نوشتہ بعضہم زعم آن بنا ء المذہب
علی ہذہ المجادلات الجدلیۃ المذکورۃ فی مبسوط السرخسی والہدایۃ والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من
اظہر ذلک بینہم المعتزلۃ ولیس علیہ بناء مذہبہم ثم استطاب ذلک المتاخرون توسعا وتشحیذا لاذہان
الطالبین او لغیر ذلک واللہ اعلم ودر فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لا یحنث نوشتہ فظہران
تمسک ابی حنیفۃ انما ہو بالعرف لا بما ذکرہ المصنف فی وجہ الاستحسان ودر باب الیمین فی الکلام نوشتہ لو قال
للمیت ان کلمتک لو ان المیت سمع لانا نقول یمینہ لا ینعقد الا علی الحی لان المتعارف ہو الکلام معہ ولان الغرض من
الحلف علی ترک الکلام اظہار المقاطعۃ وذلک لا یتحقق فی المیت ولا البعید الذی لا شعور لہ بنداۂ
وکلامہ ودر باب الیمین من الضرب در مثل در ذیل قول الایلام لا یتحقق فی المیت لانہ لا یحس نوشتہ الخلاف فیہ ان کانت
مبنیۃ علی انکار عذاب القبر منعنا والا فانا نتصور من القول بالعذاب مع عدم الاحساس الی آخرہ

تم الکتاب بعون اللہ الوہاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خاتمۃ الطبع حالات کمالات ... مؤلف کتاب سید العلماء الفضلاء سند العرفاء الکاملین ... معرفت فخر سلف خلف ... سیف اللہ المسلول **مولانا شاہ معین الحق فضل رسول** قادری ... رضی اللہ عنہ ...
... اختصار ... حالات ...
... حضرت سیدنا عباس رضی اللہ عنہ
ولادت ... **علوم معقول ومنقول** ...
...
...

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیاء زبدة الاتقیاء الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره و بخلافت و اجازت ممتاز
و مفتخر شدند و همو قدس سره اخذ العلوم من شیوخ عدیدة و علی الخصوص مولانا الشیخ محمد عابد قدس سره عن القاضی مبارک الکوپاموی عن السید سند زاهد الی
آخر السلسلة الزاهدیة و همو قدس سره اخذ العلوم من استاذ الکل مولانا نور الحق صاحب لکهنوی قدس سره و همو قدس سره اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذه المحققین سید العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین لکهنوی علی آخر السلسلة النظامیة المعروفة
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین زبدة القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد مدنی قدس سره حاصل
الی آخر السلسلة المدنیة. **ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت** حضور اقدس را شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیهٔ قادریه از جناب والد ماجد
و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیاء سند الاصفیاء مولانا **شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقهٔ عالیهٔ قادریه باجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند **ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق** دو مرتبه بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و یکبار بانتها درجه محبت
حرمین پیاده پا سفر مدینه منوره نموده اند و در روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی مشرفها الف الف صلوة و تحیه زکتیبها تا دقیقه قیسها حاضر بوده و همچنان در بغداد شریف
برضهٔ مقدسهٔ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی سید الافراد والاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محیی الدین عبد القادر جیلانی**
رضی الله تعالی عنه از رضاء عطا فیوضات امتنانیه حاصل فرموده اند **ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت** هر چند کرامات الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات بانجاح حاجات و ارهاصات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که صفا مقصود نبود گاهی بر ضمن عمل و دعا و گاهی بحیله معالجه
و دوا در پرده می‌گذاشت حقیقت حال بخوبی مینهمیدند که چه معامله قدرت خداوندی جل شانه است اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر و باهر
بود همه آنکه جمع کثیر از کفار و جم غفیر از روافض و نجدیه و غیر اینها بیاری توجه حضور پر نور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کردند **ذکر بعضی**
تلامذهٔ آن امام الاساتذه هر چند تلامذه حضرت بسیار بوده اند اما درینجا بر اسمای چندی از اکابر اکتفا می‌رود جناب سید العلماء فخر الفضلاء حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم آغوش تربیت آنحضرت اقدس سره مشغول ماندند و را اندک مدت جمله علوم عقلیه
و نقلیه بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس سره تحصیل فرموده بفیض توجه حضور اقدس در جمله فنون فخر الاماثل بکمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی و امثال
دلفریب گوی سبقت ربوده و دولت بیعت از جد بزرگوار خود حضرت مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره الحمید حاصل فرموده با جمله
در صفای قلب و امانت سلیم جود و حصال انظیر بوده اند جملهٔ تصانیف حضرت ممدوح مجموعهٔ نثر و قصاید عربیه موسومه بهدیهٔ قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده فقرات نثر و اشعار و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و منجمله کتاب تعلیم الجاهل بجواب تفهیم المسائل
است و منجمله حاشیه شرح هدایة الحکمة صدرا شیرازی است الی غیر ذلک در سنه دو اند و صد و هفتاد و چهار راهی جنت گردیدند عالم اجل فاضل اکمل حضرت
مولانا محیی الدین صاحب قدس سره فرزند کلان حضور اقدس که در علوم معقول و منقول از حضور اقدس **تحصیل فرمودند** بعضی از حضرت جد امجد
خود مستفید گشته اند در جمله فنون علمیه عموماً و در فن طب خصوصاً دستگاهی کامل حاصل بود از جمله تصانیف حاشیه قانون ابو علی سینا است که بکمال تحقیق اهل جواب
مشکلات آن بیان فرموده اند کتابی جدید است و منجمله حاشیه میر زاهد رساله است و از آنجمله رساله مسائل بیان است در رد و ابطال نجدیه

ودر سنه دوازده صد و هشتاد و هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند رحمة الله علیه جناب حضرت سید خادم علی صاحب بزرگ و سادات و سادات
محمود سوه بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جمله علوم مهارت داشتند و در علم تصوف و اخلاق حضور صاحب مهارت تامه کامل بودند و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه محی الدین عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتح گره فرخ آباد وفات یافتند جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب المشهور رئیس سادات قنوج سید بوده بودند در استحضار مسائل فقهیه بی نظیر بودند و از شرف بیعت اعلیٰ حضرت مشرف بودند بمقام [illegible]
وفات یافتند حکیم سید شفاعت حسین صاحب سوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند و بالفعل یاد طرف علاج و معالجه مشغول میباشند و از شرف بیعت علی
حضرت سیدنا و مولانا شاه محی الدین عبد المجید قادری قدس سره العزیز فایز اند فیض الشان در بریلی جاری است [illegible] جامع العلوم [illegible] آگاه مولانا عبید الله صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس نموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی مولانا ممدوح در بمبئی [illegible] جاری است حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب الٰه آبادی فقیه کامل بودند و بعده قضا
بمقام اکبر آباد منصوب بالآخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری هم از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند در آخر بمکه معظمه هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند مولوی خرم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس بودند [illegible] طبیعت [illegible] بسبب تغلیط اسماعیلیه آمده بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب مجتمع
اقدس پیش میآمدند شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند والله اعلم سید اولاد حسن صاحب مولانا خلف سید
آل حسین صاحب مرحوم از علماء متبحر بودند در آخر [illegible] وفات یافتند [illegible] از مریدان [illegible] امام العابدین [illegible]
[illegible] انتخاب [illegible] بکثرت بوده اما [illegible] الغایت اختصار چند اسماء ذکر میشوند مجمع الفضائل والمفاخر امام الاماثل [illegible] جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاد العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرموده اند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین [illegible] از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار بشرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرموده اند و هم از شرف [illegible] زیارت [illegible]
الافراد غوث الاعظم قطب اکرم حضرت [illegible] مشرف شده اند [illegible] تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب [illegible] در اطراف
واکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند منجمله تصانیف شریف
رساله احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی تقلید الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام [illegible] تحقیق حیات
الانبیاء و رساله تحقیق معانی بدعت و سنت و فتاوی مسائل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است لهذا [illegible]
حضرت اشفاق [illegible] آفاق حافظ [illegible] محمد اسحاق [illegible] توجه فرمانه شاعت آن فرموده [illegible] اجر عظیم عطا

فرماید و سعی [illegible] آمین

تمام شد

فاضل علامہ کامل فہامہ مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل
علوم عقلیہ و نقلیہ از والد ماجد خود فرمودہ اند امام عصر و علامہ دہر ہستند در جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ ید طولی دارند و بالخصوص در فن طب از شیخ وقت گفتہ می شود
تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجملہ شرح رسائل معمیات بہاء الدین عاملی است و حاشیہ نقد النقود و سراج الحکم و طبیعیات و دیگر رسائل متعددہ
فن طب و قصائد بلیغہ عربی و فارسی بسیار اند بسیار اند۔ سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی حسنی و حسینی سید صاحب موصوف سید پور ضلع
شاہجہانپور بلند و والا اوقات حضور سید الافراد و الاقطاب رضی اللہ عنہ بودند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاہری از حضور اقدس از شرف بیعت و خلافت مشرف شدند
عالمی را از بحر فیضانش سیراب گردانیدند در سنہ دوازدہ صد و ہشتاد و ہشت بجانب ... وفات یافتند و کاشف اسرار حقیقت حکیم عبد العزیز صاحب
مکی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام حطیم از بیعت و خلافت مشرف شدند در مکہ معظمہ ... فیض باطنی ایشان جاریست معارف دستگاہ
ملا اکبر شاہ صاحب از مریدان خاص و خلفاء با اختصاص حضور اقدس ہستند بشوق طلب علوم دینیہ از ولایت تشریف آوردہ در ہندوستان رسیدہ
در مدرسہ قادریہ تحصیل و تکمیل علوم فرمودند در ریاضت و زہد و تقوی یادگار سلف اند از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز اند فیض
ظاہری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست عالم باعمل فاضل اجل مولوی حاجی حافظ محمد ضیاء الدین خان صاحب از رؤسا عظام
حیدرآباد دکن ہستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل است از حضور مرشد خود ضیاء الحق لقب یافتہ اند در علم و عمل شہرہ دارند
حق سبحانہ فیض و برکت ایشان قایم دارد قاضی حمید الدین صاحب وطن ایشان در محلی بند بود و بعہدہ قضا و افتا منصوب بودند در
مسائل فقہیہ تبحر کامل میداشتند و از مریدان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب متوطن بریلی ایشان از اقوام ہنود بودند در ایام
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود کہ از آخر شب بصحرا رفتہ تجدید و فرمودہ تا نماز چاشت در صحرا مشغولی می فرمودند روزی شیخ
مذکور را برای حاجتے در آن صحرا گذر افتادہ سرگاہ مواجہہ شریف گذر نمودہ شعشعہ انوار الہیہ آنچنان از سینہ مبارک حضور اقدس ظہور فرمودہ کہ
سینہ شیخ مذکور را پر نور نمودہ ہمان وقت شیخ صاحب موصوف بتصدیق حقیقت اسلام کردہ بغلامی حضور سرافراز گردیدہ و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبد الرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایتھ از اقوام ہنود بودہ است بعارضہ شدید بیمار گردیدہ آنچنان حالت روز
جمعہ بخانقاہ معلی رسیدہ ہمان وقت کہ ختم قرآن حسب معمول می شد ساکت نشستہ بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید قاسم او شان را گذاشتہ
خواست کہ از او شان بگذرد حضور اقدس اشارہ فرمودند کہ ایشان را ہم حصہ باید داد حصہ یافتہ و باختیار خوردن ہمان بود کہ حقیقت
اسلام جلوہ ظہور فرمود ہمان جا مشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسلہ عالیہ گشتند تا سہ روز بیاد حق مشغولی فرمودند روز چہارم
کہ روز دو شنبہ بود از جہان رحلت فرمودند شیخ عبد الہادی صاحب ملقب بشاہ سالار والد ایشان از قوم ہنود در میان لکھنؤ بودند
شاہ صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نمودہ شد ہیچ فائدہ نمی شد بسبب اتفاق حضور اقدس
قدس سرہ رونق افروز لکھنؤ شدند والد شاہ صاحب او شان را ہمراہ گرفتہ حاضر حضور پرنور شدند بعد معاینہ حال ایشان معلوم گردید کہ کدامی مرض
جسمانی نیست بلکہ روح ایشان از معاشرت اہل شرک متاذی شدہ طالب سواء السبیل است توجہ قوی فرمودند کہ او شان بکمال رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند و اثر خفقان بالکل زایل شدہ والد شان بمعاینہ این حال سراسیمہ و پریشان گردیدہ مکان خود بردند محبوس نمودند ایشان از اہل

بودا آب ہم دست کشیدند و شورش عجیب در سر افتاد تا آنکه شبی در عین اضطراب خود استند که سر بدیوار زنند در این حالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بیرون کرده بصحرای رسانید حضور اقدس قدس سرہ را در انجا دیدند و نور افروز دیدند آن وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافتند بیشتر اوقات در صحراها ریاضت بسر بردند و گاه گاه در کالپی شریف بر آستان بزرگان انجا حاضر میماندند فیوض ایشان در آن نواح بر خاص و عام آشکارا بود

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ از ابتدای عمر مبارک زمانی خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکه در اسفار جبال و بحار هم بکمال استحضار بجرد خاد فیوض آن امام ابرار جاری میماندند از تصانیف مشهور آنجناب کتاب **معتقد منتقد** است که در رد معتزله بفر مایش بعضی از بزرگان انجا تالیف فرموده بودند علما اخیار و فضلا کبار بر آن تقریظها تحریر نمودند از انجمله تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید صورة ما کتب الامام الفاضل النحریر الکامل علم الهدی سند الوری مسند الوقت حجة العصر الاستاد المطلق **ابو الفضل حق الخیر آبادی** صانه الله من شر الاعادی مقرظا علی هذا الکتاب المستطاب بسم الله الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من هو من سائر حامدیه احمد وخلقه کخلقه من خلایق الخلایق احمد وسمه کالمسمی محمد واحمد علیه وعلی آله وصحبه الصلوة الدائمة والسلام السرمد وبعد فقد طالعت الرسالة التی صنفها ورصفها مولانا الاورع الاروع الاورع البارع المتبحر الفارع المتفرع الشارع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیلة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة النقلیة ومعارف الشریعة الحقیقیة طلاع الثنایا والنجاد ذایع الصیت فی انجاد الحق وقل قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد العریف العریف الشریف الاعطر یف الصفی النقی الحصی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول القادری الحنفی متع الله المومنین بطول بقایه وصانه فی حرزه ووقایته وجعل خیر ایامه یوم لقائه فاذا هی مع وجازتها جامعة لحقایق العقائد دافعة لمکائد اهل المکائد کلها تبیان واضح للحق اصراح وتبیین لاوضاع الهدی وایضاح طلاع مطالع عباراتها انفصاح یصبح لتحقیق الصالح اصباح وافصاح ونظام ظلم المبطل کشف وفضاح وتلاتم الکلم التی سرحت فیها بالاقتراح الام للقرائح بالهام الحق القراح وکلم وقرح وجرح لمن جرح الفساد والاستجراح یهتدی بها الضلیل الی سنن اهل السنة السنیة ویرتوی بها الغلیل من شریعة الشریعة البیضاء الهنیة قد فضح بها فرق الفرق بین العقاید الحقیقیة الدینیة وبین اباطیل الفرق الدنیة وافتضح بها عوار الاعادی الرویة من المعتزلة والنجدیة فاذ قد تحذر بها الحق نجودا ترک کل نجدی منکودا منجودا بل لا کامنجودا یجد علیها کل من بغی طغی وجدا ویجد بها کل من بغی وجد الرشد فجد به بها وجودا فجزاه الله مولانا خیر الجزاء وخصه من فضله العمیم باوفی الاجزاء وتقبل جهده وشکر سعیه واحسن فی الدارین رعیه آمین بمحمد الامین وآله المیامین وصحبه المحامین علیه وعلیهم ازکی صلوة المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاه وجزاهم احسن جزاء عن سایر المصلین من المومنین والمسلمین کتبه العبد الفقیر الی ربه الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیر آبادی عامله الله بلطفه البادی فی العواقب والمبادی صورة ما کتبه الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی مارسین الفضائل محط رجال الافاضل برهان الحق والدین المفتی محمد صدر الدین وقاه الله من شر الحاسدین بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی یهدی ویضل ویعز ویذل یفعل ما یشاء ویفعل ما یرید والصلوة علی رسوله الذی طریقه سوی وسالکه مهدی من جار عنه فقد غوی ومن حاد عنه فقد سوی وعلی آله الحماة وصحبه الهداة الذین هم نجوم الهدی بایهم اقتدی الرجل اهتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالة البالغة والعجالة النافعة التی الفها الحبر الرائق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاحوذی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول البدایونی القرشی القادری فی تحقیق العقاید التی هی اصول الملة البیضاء وقواعد الحنفیة الغراء فنظرت من نظیر فی شیء نظرا امعنا بحیث لا یکاد ان یکون لخرقه ملکه وجدتها اجود لفظا واحسن معنی واعز نقطا وازهر حکما وارفع شانا وامنع مکانا لا یدانیها کتاب قد صنف فی علم الکلام وللعلماء بها سالته

فتنہ فی عہدالزم یہدی الحیران ببیانہا قبل ان یقف علی معانیہا فطوبی لمن یتوقفہا ویری فیہا دلیل لمن ینظر فی مافیہا جلیہا النور وکلہا سرور
فیہا تصحیح الغبیا والسنیہ من صفیہا والشان من صنفہا وما یخطب من الطرفہا حیث لم ان جهد فیہا سعی علمیات شدیدہا اتی فلم اکان منتشراوجمع
ماکان منتشرا واصحح ماسقیم واضح واکمل وضع لاسیم سہ اقول و قولی بالہاس رسالت بہ تجلت وجلت عن یاسیح جلبت بہ تقیبنی بنو طالب ارکوکب
وکسف لو یارتہ شمس لفلت بہ اللہم اجزہ جزاء موفورا وجعل سعیہ مشکورا اللہم انت المجیب الیک ینیب اللہم منک الاجابة ومنا الانابة حررہ العبد المسکین
محمد سعید الدین وضع جبہ و زرہ الذی انقض ظہرہ وذالک فی آخر جمادی الاولی سنۃ ثلث وسبعین بعد الف و مائتین صورۃ ماکتبہ الشیخ الجلیل الغدا
الرفیع المنار فخرالاماثل جامع الفضائل بقیۃ السلف حجۃ الخلف المؤید من اللہ الحمید مولانا الشیخ احمد سعید حماہ اللہ من شرکل حاسد وعنید بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ الذی خلق الانسان علمہ البیان والصلوۃ والسلام علی من بعث بالمجد والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین ہم بمنزلۃ الانسان
من الاعیان وعلی اصحابہ الذین بشروا بدخول الجنان و بعد فیقول العبد المفتقر الی اللہ الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی مشربا والحنفی مذہبا کان اللہ
لہ عوضا عن کل شیء بالفضل والاحسان انی رایت المعتقد المنتقد الذی صنفہ الفاضل الکامل العامل الذی ہو جلیل الشان الجامع بین المعقول والمنقول و
المعانی والبیان والحاوی لعلوم الادیان مولانا ذو الفضل والکمال المولوی فضل الرسول القادری سلمہ المنان عن شرور الزمان فوجدتہ مشتملا علی عقائد
اہل السنۃ والجماعۃ باوضح بیان فی ضمن فصول یحمی الدین قواعد واصول للدفع اہل البدع والطغیان قامع اس اہل الہوی قرن الشیطان جزاہ اللہ
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرتہ خیرا من اولاہ وتقبل اللہ سعیہ وضاعف اجرہ بجاہ سید البشر المطہر عن نزغ البشر صلی اللہ علیہ اللہ اکبر ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان = صورۃ ماکتبہ الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر ارویۃ المنقول والمنقول عامر ابنیۃ الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانہ اللہ
من شرکل غبی وغوی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی اسس قواعد الدین ورص عقائد المومنین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخص من
بینہم سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ السادات النجباء واصحابہ نجوم الہدی اما بعد فقد شرفنی مطالعۃ متن متین وکتاب فی معتقدات السلف الصالحین
الذی یہدی الی صراط مستقیم ویدل علی نہج قویم یوصل سالکہ الی النجات وینجیہ من الظلمات للعلامۃ الذی لم یوجد نظیرہ فی العلمین وہو امام العارفین ونظام
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبئین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول ومقتدینا ... لمقبول کیف لا وہو فضل الرسول
بینہ المسلمین بطول بقایہ وشہرۃ افادتہ وکسر ظہور المبتدعین بمولفاتہ فوجدت ہذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقائد اہل السنۃ وابطال ہفوات المعتزلۃ و
من یتبعون خطوات ہؤلاء الضالین ویخرجون من جماعۃ اہل الحق والیقین فہو لیق ان یدرسہ الفضلاء فی مدارسہم ویعولوا علیہ فی مدارکہم وما احسن
ماقیل فی مثل ہذا الکتاب لم یصنف مثلہ فی الباب = **وازجملہ** تصانیف شریف رسالہ **تثبیت القدمین** است در مسئلہ تحقیق رفع الیدین
که بطور اصول حدیث و تنقید رجال الرجال السبط برائے رفع نزاع و مناظرہ کہ مابین اہل بلاد شرقیہ بجہازہ واقع گردیدہ بود و بر مرکب بحر بے درجہتہ
استحضا. و حفظ تالیف فرمودہ عبارت آنہم عربی است = **وازانجملہ شرح فصول الحکم** است عبارت آنہم عربی است =
وازانجملہ شرح احادیث ملتقطہ ابواب صحیح مسلم است = وازانجملہ حاشیہ بر حاشیہ زاہدیہ قطبیہ
وحاشیہ بر حاشیہ زاہدیہ جلالیہ است = و در رد فرقہ نجدیہ وہابیہ رسائل و کتب بسیار از بسیار در عربی و فارسی وارد و تصنیف فرمودہ
وازانجملہ است کتاب **تصحیح مسائل اربعین و مائۃ اسحاقی = وازانجملہ** است رسالہ **حرز معظم** در بیان تعظیم منبرکات =

کہ اولیا در فارسی تالیف فرموده بود ند و ثانیاً در اردو ترجمه نموده اند **و از انجمله است** رساله **فصل الخطاب** **و از انجمله است**
رساله **تلخیص الحق** در جواب رساله مولوی حیدر علی ٹونکی که در جواب رساله فصل الخطاب نوشته بودند **و از انجمله است** رساله فوز المؤمنین
در بحث شفاعت **و از انجمله است** این کتاب مستطاب **بوارق محمدیه** که با ثبات محبوبیت و مقبولیت اولیاء کرام و علماء ... و کافه انام است
و سیف التفتیش آنجناب بوقوع آمده که جناب حضور اقدس رضی الله تعالی عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه خواجگان قطب الاقطاب رضی الله
تعالی عنه مشرف شدند ... مراقبه ... فرمودند حضور خواجه ... در مقام استفاده اند بهر حدیث ... مبارک کتب ... کثرت
تعداد اند که ارتفاع آن ... تا آسمان رسیده حضور اقدس عرض نمودند که این تکلیف کتب ... ارشاد شد که این تمام
هست بگیر ... اعانت این کتب تمام ... پس حضور اقدس ... بشارت در غایت عجلت کتاب ... تالیف و تصنیف
فرمودند **و از انجمله است** رساله **احقاق الحق و ابطال الباطل** **و سیف التفتیش** چنانست که شخصی ... الصلوة و
السلام علیک ایها النبی الکریم مشغول ... از ارکان ... قاری نمود قاری مذکور بحضور اقدس ماجرا ظاهر
ساخت حضور اقدس جواب مختصر شافی و کافی ارشاد فرمودند بعد از ان بعض اهل الله درخواست تصنیف رساله خاص درینباب نمودند حضور اقدس
از کثرت مشاغل درس و تدریس ... نمودند تا آنکه ... بزیارت حضرت برهان الکاملین سلطان العارفین جناب شیخ شاهی ... میرانجی
... قدس سره تشریف برده ... برمزار مبارک رسیدند دیدند که تمام قبر مبارک آن حضرت شیشه گردیده و حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون
قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند ... حضور اقدس توجه فرموده برای ... تصنیف رساله مذکوره ... ارشاد فرمودند چنانچه بتعمیل
ارشاد لازم الانقیاد ... موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شده بود اما
در کثرت ریاضت و شغف عبادت بالخصوص التزام تهجد و شب بیداری ... تا آنکه عمر مبارک بسال هفتاد و هفت رسیده دویم ماه
جمادی الاخری روز پنجشنبه آخر وقت ظهر در عین اشتغال به **ذکر خفی** اسم ذات ناگاه دو بار بجهر الله الله گفته از جهان فانی انتقال فرمودند
بمجرد شنیدن ... مردمان جوق جوق از اطراف و اقطاع جمع شدند که شمار با لوف رسیده تا آنکه بعد مغرب مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت
ایشان را اول وقت عشا شب جمعه بجوار درگاه پر انوار حضرت والد ماجد و مرشد ایشان دفن نمودند همینکه از دفن فارغ شدند باران رحمت الهیه
نازل گردید حالت ... اهل اسلام که از برکات و معانی و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهده بود تحریر نتوان نمود
تواریخ وصال آن مقبول ذو الجلال که علمای اعلام و شعرای با نام بکثرت تحریر فرموده اند درینجا صرف یک تاریخ نوشته میشود
تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار
واقف اسرار علم معرفت
دویم از ماه جمادی الآخره
گفت هاتف داخل فردوس شد

با فضیلت با کرم با افتخار
مرشد دین سر حق را رازدار
راه دار آخرت گردید اختیار
بهر سال رحلت آن ...

کان فی عز و فضل ...
بود عز خاندان قادری
در شب جمعه شهنشاه رسل
... عرفان ...
۱۲۸۹

... نصف النهار
سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
شد ز دنیا رونق افزو زمزار
هم بود تاریخ آن ...

مثل تو نقش از بسم الله خوان
بیان آوردوبا جهد تمام
لفت مفهوم از زبان احشش حبیب
داشت گویا یاد و اجرام خوش
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش از پی کن ذ را
لیس زیاده کن بران لقد در عدد
هرچه خواهی جمله و مفرد بجمیع

هم از آن کن سال وصلش اعتبار
اسم ذات پاک حق را لیک دو بار
لفظ الله از دو درد دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معز بخش چند اعزاز و وقار
باز بر شش چند آن قسمت برآ
با زه صلش جدائی او شناس
با لشعر و مصرع کن اختیار

وقت رحلت داشت شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داد و بحق
باز چون آن محو عشق غوث پاک
جمله افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل آن شه الله شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
حبذا آن محو الله حسن آمد
ضرب آن با اسم ذات پاک کن

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جان را نثار
یافت باغ عالم با لا ابصار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و هفده گذار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان معطی که با تو گفتم شک مدار

بنده مسکین معین الدین نوشت

بهر سالش این حساب آید

این بیت اندکے از هزاره و مشتے از خروار از مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این هر دو کتاب - و از انجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لهذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و اشفاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمهما الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند و شهب همت بطرف تکمیل و طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکه چون عروس سیاه جلی بزیور طبع بر منصه ظهور جلوه گر گردید و شائقان جمال اشرف و صال آن بر این دانید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحت نامه بوارق محمدیه				صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن که	صفحه	سطر	غلط	صحیح	۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لدخواص	خواص					۲۷	۱۵	بما	جماعة
۵	۱۴	مهب	کذهب	۱۵	۱۶	گرد کواکها باشلم	گرد کواکها باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	محترعه	مخترعه	۱۶	۱۲	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۰	واقسائی	واقشائی	۱۶	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	انکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باکی و بیان ناپاک	۱۷	۱۶	تسلط بر	تسلط	۴۰	۱	واسته	واسطه
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام جزی	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنفسی	تنفسی را	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	سند	مستند	۲۴	۸	مختصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوخاوت	اوقات
۱۲	۱۸	غرو	مضربیے	۲۵	۱۴	ستر	کلمة	۳۳	۴	بگذاردید	بگذارید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۳	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۲	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	شید	سید بہ	۷۰	۱۲	مجوبات	مبوبات	۹۶	۴	عبادتْ	عبادت
۲۷	۱۳	ائمہ	آیمۃ	۷۱	۸	تفضیل	تفصیل	۹۸ برحاشیہ	۹	ہبیہ	بنیہ
۲۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنزۃ	المنزہ	۹۹ برحاشیہ	۱۷	فیحیس	فیحسن
۲۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لخطنوا	یفطنوا
۳۲	۱۳	الزام	التزام	۷۴	۱۰	تہاقت	تہافت	۱۰۰	۴	ابلای	ایلیٰ
۳۶	۶	جرار	اجرار	۷۴ برحاشیہ	۱۱	المملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	روملاختصا	واماللاختصا
۳۷	۱۳	المنافق	آیۃ المنافق	۷۷	۱۷	طحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بازو	بازو
۳۸	۶	فر	ہر	۷۷ برحاشیہ	۳۴	فیہم	فہم	برحاشیہ	۱۲	توپےبودن	توبیمودن
۵۱	۸	بایہ	بایہ	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ برحاشیہ	۲۲	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلیہا	یعلمہا	۸۳	۲۰	زحرفۃ	زخرفۃ	۱۰۹	۷	فصلہا	فصلہا
۶۱	۲۰	خطیہم	خطیبہم	۸۳	۳۳	لشبئی	لشیئی	۱۰۹ برحاشیہ	۳	الفصل	الفضل
۶۴	۱۰	وگر	مگر	۸۴	۷	ضندر	صدر	۱۱۲	۱۸	باجتۃ	باحث
۶۴	۱۱	شع	تشع	۸۴	۱۷	فمنشاراہل	فمنشاءالجہل	۱۱۲	۱۸	حلث	حلت
۶۶	۱۱	علم	عام	۸۴ برحاشیہ	۱۶	تنجیہ	بتنجیہ	۱۱۳	۲	لقد	نقد
۶۶	۱۷	تقتیہا	تقتیبہا	۸۵	۱۹	صاحب لمعہ	صاحب لمعہ	۱۱۳	۲	کاو	گاؤ
۶۷	۴	الجوبہ	الجوبۃ	۸۵	۷	فہذالاختراع	فہذاالاختراع	۱۱۳	۲۷	بجاردسندوان	بجارسندوان
۶۷	۱۰	تقی	نقی	۸۶	۲	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۴	باسمہ	باسم
۶۷	۱۶	لقیہا	نفیہا	۸۸	۲	لایکن	لایمکن	۱۱۵	۲۱	یحلتہ	تحلتہ
۶۷	۲۱	بکانہا	کانہا	۸۸	۵	وتفلسف	اوتفلسف	۱۱۶ برحاشیہ	۲۰	الثبرک	التبرک
۶۸	۱۱	لیحق	یلحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۶	۲۷	اختلقوا	اختلفوا
۶۹	۱۸	فوتۃ	قوتۃ	۸۹ برحاشیہ	۱	الغرص	الفرض	۱۱۹		جردزا	جرورا
۶۸	۱۹	والجہوریۃ	والجمہوریۃ	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۹	۱	ارلعزیز	اذالعزیز